

پژوهشی
در زندگی
امام سجاد



● نام کتاب

پژوهشی در زندگی امام سجاد (ع)

● نام نویسنده

استاد سیدعلی خامنه‌ای

● چاپ اول

اسفندماه ۱۳۶۱

● تعداد چاپ

۲۰۰۰۰ جلد

● مرکز پخش

دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی

اریدان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن

ایطالب (ع)

اراده دارم امر بمعروف و نهی از منکر کنم. و سنت و قانون چدم رسول
خدا (ص) و راه و رسم پدرم علی بن ایطالب را احیاء و زنده نمایم.

از این جمله بخوبی میتوان استفاده کرد که سیره و روش حضرت امام
حسین (ع) همان سیره و روش پیغمبر اکرم (ص) و علی بن ایطالب (ع) است.
سیره امام مجتبی (ع) نیز همان سیره است، سیره امام سجاد (ع) همان سیره
است. همینطور تا میرسد به وجود مقدس حضرت حجة بن الحسن المهدی ارواح
العالمین له الفدا که همه همان سیره نبوی (ص) را دارا بودند.

اگرچه شناخت وجود مقدس ائمه معصومین علیهم السلام از عهدۀ افراد
برجسته و عالیرتبه، اعم از عرفا و فیلسوفان و مورخین و دانشمندان و متفکرین و...
خارج است تا چه رسد به ماتهی دستان و از راه بدورماندگان. لکن هر کس با اندازه
معرفتش لازم است در جهت شناسائی و شناساندن سیره آنان که در نتیجه
شناخت شخصیتشان میاشد کوشش کرده و لحظه ای از پای ننشیند.

در معرفی آنان چاره ای نیست جز اینکه: اولاً متوسل به کلام خدای
تبارک و تعالی شده و قرآن کریم را نسب العین خود سازیم و آیاتی که در شأن
معصومین علیهم السلام است مورد دقت قرار دهیم. ثانیاً به سخنان گهر بار آنان نظری
عمیق بیفکنیم. که بهترین وسیله در جهت معرفی آنان و شناخت شخصیتشان میباشد.

آشنائی سیره و شخصیت با امام چهارمین، حجة الله فی الارضین حضرت
زین العابدین علی بن الحسین، سید سجاد سلام الله و صلواته علیه و روحی و ارواح
العالمین له الفدا که این کتاب در شرح زندگی آنحضرت است خارج از
منظور ما نیست. درباره ابعاد شخصیت و سیره این امام بزرگوار کمتر سخن
گفته شده و کمتر کتابی بدست تألیف سپرده شده است.

خدای را شکر که دعاهاى مأثور از آنحضرت صحیفه ای را دربر گرفته
و هم اکنون در دسترس و مورد توجه عباد الله است. و عنوان معروف کتاب
صحیفه سجادیه منسوب به آن زینت عبادت کنندگان است.

این کتاب نورانی و کلام امام العارفين همیشه مورد نظر و دقت اهل یقین
و صلحا و عابدین و عارفين بوده است.



بسمه تعالی

مقدمه

یکی از وظائف بسیار مهم مسلمانان شناخت سیره و شخصیت ائمه
ظاهرین سلام الله علیهم اجمعین است. زیرا عمل کردن بروش آنان سعادت
دارین را در بردارد. و به همین دلیل است که می بینیم عدم شناخت با سیره و
شخصیت آنها در طول زمان نشان داده است که چه بدبختیها و ضلالتهاى را
برای مسلمانان جهان بدنبال داشته است.

در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که سیره پیشوایان معصوم ما
همه و همه دارای یکسو و یکجهت بوده است. ولیکن روشهاى که هر يك از این
اختران تا بنالک اتخاذ فرموده اند بصورت ظاهر بایکدیگر مغایرت دارد. اینجاست
که برای عده ای سؤال برانگیخته است. (و این خود باید در جای خودش بحث شده
و روشن گردد.) مثلاً سؤال میکنند چرا حضرت حسن بن علی امام مجتبی علیه السلام
با معاویه صلح کرد، و لى حضرت حسین بن علی سید الشهداء سلام الله و صلواته علیه
با یزید به معاویه و سیز پر داخت او همینطور در باره سایر ائمه نیز از این قبیل سؤالات
 مطرح است. در این زمینه فرمایش حضرت سید الشهداء (ع) در وصیت نامه ای که
به برادرش محمد بن حنفیه مینویسد، جواب بسیار خوبی است، در آنجا که میفرماید:

۱- در این زمینه خوانندگان گرامی را به مطالعه کتاب «صلح امام حسن»
تألیف شیخ راضی آل یاسین، ترجمه حجة الاسلام والمسلمین سید علی خامنه ای دعوت
مینمائیم.

در شرح حال جمال السالکین و زین الفقهاء و المجتهدین مرحوم آیه الله آقای سید جمال الدین گلپایگانی رحمة الله علیه منقول است که دائماً صحیفه مبارک سجادیه در مقابل ایشان در اطاق خلوت بود، و همینکه از مطالعه فارغ میشد بخواندن آن مشغول میگشت.

آری اینست توجه اهل یقین، و برماست تا با قرائت دعاهاى آنحضرت که مضامین بسیار بلندی را در بردارد، مقام شامخ آنحضرت را در خدمت معرفت خود درک کنیم.

کتابی که اینک در دست دارید، همانگونه که از نامش پیداست پژوهشی است در زندگی امام سجاد علیه السلام که بقلم حجة الاسلام و المسلمین استاد سید علی خامنه ای برشته تحریر آمده است.

در این کتاب ابتدا مؤلف عظیم الشان به مطالب فوق اشاره فرموده اند و در قسمتی از مطالب کتاب راجع به صحیفه مبارک و شخصیت آنحضرت چنین فرموده اند:

بزرگترین نقش امام سجاد (ع) اینست که تفکر اصیل اسلامی یعنی توحید و نبوت، مقام معنوی انسان و ارتباط انسان با خدا و بقیه چیزها را تدوین کرده است و مؤثرترین نقش صحیفه سجادیه همین بود. شما صحیفه سجادیه را در نظر بگیرید، سپس اوضاع فکری اسلامی مردم آن دوران را هم در نظر بگیرید و خواهید دید اینها چقدر با هم فاصله دارد...

اکنون برای اینکه خوانندگان گرامی به مطالعه مطالب کتاب بپردازند این مقال را در همینجا پایان می بریم و مطالعه گران را به مطالعه گوشه ای از سیره و روش امام سجاد علیه السلام دعوت می کنیم.

حزب جمهوری اسلامی

— واحد تبلیغات —

۱- این قسمت از کتاب معادشناسی تألیف آیه الله سید محمد حسین حسینی طهرانی نقل شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

در باره امام سجاد علیه السلام سخن گفتن و سیره نوشتن کار دشواری است، زیرا زمینه معرفت و آشنائی مردم با این امام بزرگوار بسیار زمینه نامساعدی دارد... در ذهن اغلب سیره نویسان و تحلیل گران اینطور وارد شده است که این بزرگوار در گوشه ای نشسته و به عبادت مشغول بود و کاری به سیاست نداشت. بعضی از مورخان و سیره نویسان این مسأله را بسا صراحت بیان کرده اند و آنهایی که باصراحت اینچنین نگفته اند، برداشته اند از زندگی امام سجاد چیزی جز این نیست، و این معنی را در القابی که بامام داده میشود و تعبیراتی که از ایشان میشود، به خوبی میتوان فهمید.

برخی از مردم لقب «بیمار» به این بزرگوار می دهند، در حالی که بیماری ایشان همان چند روز واقعه عاشورا بود و ادامه پیدا نکرد، مثل هر کسی که در مدت عمرش چند روزی بیمار میشود، گرچه بیماری امام برای مصلحتی خدائی بود که این بزرگوار وظیفه دفاع و جهاد در راه خدا را در آن روز نداشته باشد تا در آینده بار سنگین امانت و امامت را بردوش بکشد، و سی پنج یا سی و چهار سال پس از پدر زنده بماند و دشوارترین دوران امامت شیعه را بگذراند.

شما وقتی سرگذشتهای زندگی امام سجاده را بنگرید، حوادث متنوع و جالب توجه زیادی همانند دیگر امامان مان خواهید دید، لیکن اگر همه اینها را گرد هم آورید به سیره امام سجاده دست نخواهید یافت، سیره هر کسی به معنای واقعی کلمه آنگاه روشن میشود که ما جهت گیری کلی آن شخص را بدانیم، سپس به حوادث جزئی زندگی او بپردازیم. اگر جهت گیری کلی دانسته شد آن حوادث جزئی هم معنی پیدا میکند، اما اگر چنانچه آن جهت گیری کلی دانسته نشد یا غلط دانسته شد، آن حوادث جزئی هم بی معنی یا دارای معنی نادرستی خواهد شد، و این مخصوص امام سجاده (ع) یا سایر امامان نیست، بلکه این اصل در مورد زندگی همه صدق میکند. در مورد امام سجاده (ع)، نامه آن حضرت به محماد بن شهاب زهری، نمونه ای از يك حادثه در زندگی امام است. این نامه ای است از يك نفر که منسوب به خاندان پیامبر است به يك دانشمند معروف زمان در این باره نظرهایی میتوان داشت: این نامه می تواند جزئی از يك مبارزه گسترده و وسیع بنیانی باشد، می تواند يك نهی از منکر ساده باشد و میتواند اعتراض يك شخصیت به شخصیت دیگر باشد همانند اعتراض هایی که در طول تاریخ میان دو شخصیت و یا شخصیتها فراوان دیده شده است. از این جریان بخودی خود و جدا از بقیه حوادث آن دوره، چیزی نمیتوان فهمید تکیه من روی این مسئله است که ما اگر حوادث جزئی را بریده از آن جهت گیری کلی در زندگی امام مورد مطالعه قرار دهیم، بیوگرافی امام فهمیده نخواهد شد، مهم این است که ما جهت گیری کلی را بشناسیم.

نخستین بحث ما درباره جهت گیری کلی امام سجاده (ع) در زندگی است، و این را بنا بر قرائنی از کلمات و زندگی خود آن حضرت، و نیز با برداشت کلی از زندگی ائمه علیهم السلام یاد می کنیم و توضیح می دهیم.

جهت گیری کلی امامان در حوادث زندگی



بنظر ما پس از صلح امام حسن علیه السلام که در سال چهل هجری اتفاق افتاد، اهل بیت پیامبر به این قانع نشدند که در خانه نشسته و فقها احکام الهی را آنچنان که می فهمند بیان کنند، بلکه از همان آغاز صلح، برنامه همه امامان این بود که مقدمات را فراهم کنند تا حکومت اسلامی را به شیوه ای که مورد نظرشان بود، بر سر کار آورند، و این را به روشنی در زندگی و سخنان امام مجتبی (ع) می بینیم.

پس از اینکه امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد. نادانان و ناآگاهان با زبانهای مختلف حضرت را نکوهش می کردند. گاهی او را ذلیل کننده مؤمنین می دانستند و می گفتند: شما این مؤمنین پرشور و پر حماسه ای که در مقابل معاویه قرار داشتند، با صلح خودتان خوار کردید و تسلیم معاویه نمودید، گاهی تعبیرات محترمانه تر و مؤدبانه تری بکار می بردند ولی مضمون یکی بود.

امام حسن (ع) در برابر این اعتراضها و ملامتها جمله ای را خطاب به آنان می گفتند که شاید در سخنان آن حضرت از همه جملات رساتر و بهتر باشد، و آن جمله این است:

وان ادري لعل فتنه لكم و متاع الی حین

چه می دانم، شاید يك آزمونی برای شما است و شاید يك متاع و بهره ای است برای معاویه تا زمانی محدود، و این جمله از آیه قرآن است: این به روشنی نشان می دهد که حضرت در انتظار آینده ای است

۱- سوره انبیاء آیه ۱۱۱ - خود ندانم شاید این برای شما امتحانی باشد و تمنی در دنیا تا هنگام مرگ.

و آن آینده چیزی جز این نمیتواند باشد که حکومت غیر قابل قبول از نظر امام حسن (ع) که بر حق نیست باید کنار برود و حکومت مورد نظر سرکار بیاید. لذا به اینها می گوید که شما از فلسفه کار اطلاع ندارید. چه می دانید شاید مصلحتی در این کار وجود دارد؟

در آغاز صلح، دو نفر از سران شیعه (مسیب بن نجیه و سلیمان بن صرد) با عده ای از مسلمانان خدمت امام مجتبی مشرف شدند و گفتند: ما نیروی زیادی داریم، از خراسان و از عراق و ... و اینها را در اختیار شما میگذاریم و حاضریم معاویه را تا شام تعقیب کنیم. حضرت آنها را در خلوت به حضور خواستند و مقداری با آنان سخن گفتند پس از اینکه بیرون آمدند آرام شده بودند و نیروهایشان را رها کرده و با سخروشنگری هم به عده همراهان خودشان ندادند.

طه حسین مدعی است که این دیدار در حقیقت سنگ زیر بنای اصلی مبارزات تشیع را گذاشت، یعنی میخواهد بگوید امام حسن (ع) با اینها نشستند و مشورت کردند و در همین دیدار تشکیلات عظیم شیعی را بوجود آورده و بنابراین در زندگی امام حسن (ع) و در کلمات این بزرگوار این معنی واضح است اگرچه در آن دوران زمینه چنین قیامی آماده نبود. زیرا رشد مردم کم و تبلیغات و امکانات مالی دشمن خیلی فراوان بود. دشمن از شیوه هایی استفاده می کرد که امام حسن نمی توانست از آن شیوه ها استفاده کند، مثل دادن پولهای بی حساب، جمع کردن افراد غیرموجه و ناصالح که امام از این کارها نمی توانست بکند، چرا که دست او باز بود، و دست امام حسن بسته.

بدینجهت کار امام حسن (ع) کار بنیانی و بسیار عمیق و زیربنائی بود. ده سال امام حسن با همان چگونگی ها زندگی کردند. در این مدت افرادی را دور خود جمع کرده و پرورش دادند. عده ای در گوشه و کنار

با شهادت خودشان و با سخنان مخالفت آمیز خودشان با دستگاه معاویه مخالفت کرده و در نتیجه آنها را تضعیف نمودند.

پس از آن نوبت به امام حسین (ع) رسید آن بزرگوار نیز همان شیوه را در مدینه و مکه و جاهای دیگر دنبال کردند، تا اینکه معاویه از دنیا رفت و حادثه کربلا پیش آمد. گرچه حادثه کربلا قیامی بسیار مفید و بارور کننده برای آینده اسلام بود، اما بهر حال آن هدفی را که امام حسن و امام حسین دنبال می کردند به تأخیر انداخت، برای اینکه مردم را مرعوب کرده، یاران نزدیک امام حسن و امام حسین را به دم تیر برده و دشمن را مسلط نمود.

و این جریان بطور طبیعی پیش می آمد. اگر قیام امام حسین (ع) به این شکل نبود، حدس بر این است که پس از او و در آینده ای نزدیک امکان حرکتی که حکومت را به شیعه بسپارد وجود داشت. البته این سخن بدین معنی نیست که قیام امام حسین علیه السلام باید انجام نمیگرفت، بلکه شرایطی بود که ناگزیر باید آن قیام در آن هنگام انجام می گرفت، و در این هیچ شکئی نیست. لکن اگر آن شرایط نبود، و اگر امام حسین در آن جریان شهید نمیشد، احتمال زیادی بود که آینده مورد نظر امام حسن علیه السلام بزودی انجام گیرد. در این معنی روایتی هست که در اینجا می آورم:

در «کافی»، ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند.

«سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول يا ثابت ان الله تبارك و تعالی قد كان وقت هذا الامر في السبعين . هذا الامر»

یعنی حکومت و ولایت اهل بیت، در همه روایاتی که کلمه «هذا الامر» آمده، یا اگر در همه نگوئیم، در اغلب روایاتی که این کلمه هست، مقصود اهل بیت است، در پاره ای از موارد هم به معانی قیام است

نه بمعنای حکومت . بهر حال «هذا الامر» یعنی این موضوع . موضوعی که در میان تشیع و پیروان امام رائج و معمول بود که سالها از آن سخن می گفتند و آرزویش را داشتند و برایش طرح ریزی می کردند.

امام باقر (ع) در این روایت میفرماید: خدای متعال برای این کار - که مورد نظر است و همان حکومت اهل بیت است - تاریخی و وقتی تعیین کرده بود که آن وقت سال هفتاد است ، یعنی ده سال پس از شهادت امام حسین (ع)

فلما ان قتل الحسين صلوات الله عليه اشته غضب الله تعالى على اهل الارض ، فاخره الى اربعين ومائة

هنگامی که امام حسین (ع) به شهادت رسیدند، خشم خدا بر اهل زمین شدید شد و آن تاریخ موعده را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، و سال صد و چهل، هشت سال قبل از شهادت امام صادق (ع) است. من در باب زندگینامه امام صادق (ع) روی این کلمه صد و چهل يك بحث مفصلی دارم، و تصور من اینست که، آن ولی امر و قائمی که باید قیام می کرد و حق را میگرفت، می بایست امام صادق (ع) باشد، ولی آن وقت بنی عباس با حرکت عجولانه خود، به خاطر دنیا و هوای نفس ، از هر شیوه ای که میخواستند استفاده کرده و زمینه کار را از اهل بیت گرفتند که موعده مقرر از آن وقت هم به تأخیر افتاد در ادامه روایت می فرماید :

«فجد لنا كم فاضعتم الحديث وكشفتم حجاب السر (باقتناع السر، نسخه بدل است) ولم يجعل الله له به بعد ذلكا وقتا عندنا ويمحو الله ما يشاء و يثبت وعندهام الكتاب.

ماجرایان را به شما گفتیم و آن را افشاء کردید و پرده استتار را پس زدید و راز مگو را گفتید، لذا خدای متعال دیگر وقت معینی برای این امر قرار نداد. خداوند وقتها را محو میکند، هر چه را میخواستند نفی و هر چه را

میخواهد اثبات می کنند. این در عقاید اسلامی مآثر دید بردار نیست که آنچه بصورت مسلم برای آینده فرض میشود از نظر پروردگار و قدرت الهی تغییر پذیر نیست .

ابو حمزه می گوید :

«حدثت بذلك ابا عبد الله (ع) فقال كان كذلك»

این حدیث را خدمت امام صادق (ع) عرض کردم فرمود: آری، قضیه همینطور است .

از این نمونه روایات بسیار است، گرچه این روایت از همه روشن تر و واضح تر است .

هدف امامان تشکیل حکومت اسلامی است

اینکه دنیال این خط و هدف بودند، و همواره برای تشکیل حکومت اسلامی تلاش می کردند. وقتی امام حسین (ع) در ماجرای کربلا به شهادت رسیدند و امام سجاد با آن وضع بیماری به اسارت درآمدند ، در حقیقت مسئولیت امام سجاد (ع) از آن لحظه آغاز شد . اگر تا آن تاریخ قرار بر این بود که امام حسن و امام حسین آینده را تأمین کنند از آن وقت قرار بر این شد که امام سجاد قیام به امر کنند، و سپس امامان پس از آن بزرگوار .

بنابر این در کل زندگی امام سجاد ، ما باید در جستجوی این هدف کلی و خط مشی اصلی باشیم، و بی تردید بدانیم که امام سجاد (ع) در صدد تحقق همان آرمانی بودند که امام حسن و امام حسین آن را دنبال می کردند .

ترسیم کلی زندگی امام سجاد (ع)

امام سجاد در عاشورای سال ۶۱ هجری به امامت رسیدند، و در سال ۹۴ مسموم و شهید شدند. در تمام این مدت آن بزرگوار همان هدف را دنبال کردند اکنون با این بینش، جزئیات کار امام سجاد (ع) را پی-گیری کنید که چه مراحل را پیمودند و چه تاکنیکهایی را بکار بردند و چه موفقیت‌هایی را بدست آوردند تمام جملاتی که آن حضرت بیان کردند و حرکاتی که داشتند و دعاهایی که خواندند. و مناجات‌ها و راز و نیازهایی که به صورت صحیفه سجادیه در آمده است، تمام اینها را با توجه به آن خط کلی باید تفسیر کرد، و همچنین موضع گیری های امام در طول مدت امامت:

- ۱- موضع گیری در برابر عبیدالله بن زیاد و یزید که بسیار شجاعانه و فداکارانه بود.
- ۲- موضع گیری در مقابل مسرف بن عقبه، کسی که در سال سوم حکومت یزید و به امر او مدینه را ویران کرد و اموال مردم را غارت نمود. در اینجا موضع گیری امام بسیار نرم و ملایم بود.
- ۳- حرکت امام در رویارویی با عبدالملک بن مروان، قوی‌ترین و هوشمندترین خلفای بنی امیه، که گاهی تند و گاهی ملایم بود.
- ۴- برخورد با عمر بن عبدالعزیز.
- ۵- برخوردهای امام با اصحاب و یاران، و توصیه‌هایی که به دوستانشان داشتند.

۶- برخورد با علمای درباری و وابسته به دستگاه‌های ستمگر حاکم تمام این برخوردها و حرکات را باید با دقت بررسی کرد. و من تصورم اینست که با توجه به این خط کلی، تمام جزئیات و حوادث معنا-های بسیار رسا و شیوایی پیدا می‌کند. و اگر چنانچه با این توجه، وارد زندگی امام سجاد بشویم، آن بزرگوار را انسانی می‌یابیم که در راه این هدف مقدس که عبارت است از تحقق بخشیدن به حکومت خدا در زمین. و عینیت بخشیدن به اسلام بود، تمام کوشش خود را بکار برده و از پخته‌ترین و کارآمدترین فعالیت‌ها بهره گرفته است، و قافله اسلامی را که پس از واقعه عاشورا در کمال پراکندگی و آشفتگی بود، تا اندازه چشمگیری پیش برده است، و دو مأموریت بزرگ و مسئولیت اصلی را (که به آن اشاره خواهیم کرد) که امامان ما هر دو را باهم بعهده داشتند، جامعه عمل پوشانده است، و سیاست و شجاعت و دقت و ظرافت در کارها را رعایت کرده است و چون همه پیامبران و مردان موفق تاریخ، پس از ۳۵ سال مبارزه خستگی ناپذیر و بانجام رساندن باررسالت، سرفراز و سربلند از دنیا رفته است، و پس از خود مأموریت را با امام بعد، یعنی امام باقر (ع) سپرده است.

و اگذاری امامت و مأموریت عظیم تشکیل حکومت خدا در زمین با امام باقر (ع)، بصورت روشنی در روایات آمده است، در روایتی داریم که امام سجاد (ع) فرزندانشان را جمع کردند، سپس اشاره کردند بمحمد بن علی یعنی امام باقر (ع) و فرمودند: این صندوق را بردار، این سلاح را بگیر، این امانتی است بدست تو، هنگامی که صندوق را گشودند، در آن قرآن و کتاب بود.

من تصورم اینست که، آن سلاح رمز فرماندهی انقلابی است و آن کتاب رمز تفکر و ایدئولوژی اسلامی است، امام آنرا با امام پس از

خودش سپرده است ، و با خیال راحت و وجدان آرام و با سرفرازی بسیار در پیشگاه خدای متعال و نزد انسانهای آگاه ، دنیا را وداع گفته و از دنیا رخت بر بسته است .

این بود ترسیم کلی زندگی امام سجاد . اکنون اگر بخواهیم جزئیات رویدادها را بررسی کنیم . باید وضعیت را قبلاً مشخص نماییم . زندگی امام سجاد يك فصل کوتاه و تعیین کننده ای دارد ، نخست آن را یاد آور می شویم و پس از آن روند معمولی زندگی امام و اوضاع و احوال زمان و شرایط موجود را تشریح می کنیم .

فصل کوتاه سرنوشت ساز ، دوران پس از کربلا است ، یعنی فصل اسارت که فصل بسیار کوتاهی است اما پرهیجان و زیبا و عبرت انگیز و در عین اسارت ، سرمسخنانه و پرخاشگرانه است . امام سجاد در حال اسارت و بیماری همانند قهرمانی بزرگ با گفتار و رفتارش ، در این فصل ، حماسه می آفریند . در این دوران ، امام وضعیتی بکلی متفاوت دارد با آنچه که در دوران اصلی زندگی او مشاهده خواهید کرد . در آن دوران اصلی بنای امام بر کار زیربنایی ملایم ، حساب شده و آرام است که گاهی حتی ایجاب می کند با عبدالمک بن مروان هم در يك مجلس بنشیند و با او رفتاری معمولی و ملایم داشته باشد . اما در این فصل امام را بصورت يك انقلابی پرخروشی می بینید که کمترین سخنی را تحمل نمی کند ، و در برابر چشم همه ، پاسخ های دندان شکن بدشمنان مقتدر خود میدهد .


در کوفه در مقابل عبیدالله بن زیاد ، آن وحشی خونخواری که از شمشیرش خون میریزد و سرمست از باده غرور کشتن فرزند پیامبر و سرمست از پیروزی است ، آنچنان سخن می گوید که ابن زیاد دستور می دهد او را بکشید و اگر در آنجا حضرت زینب علیها السلام نبود که خودش را انداخت

بر روی حضرت سجاد و گفت من نمیگذارم او را بکشید ، دیدند که بایستی يك زن را بکشند و از طرفی هم بایستی اینها را بعنوان اسرا بشام ببرند . اگر این نبود با احتمال زیاد مرتکب قتل امام سجاد (ع) نیز میشدند .

در بازار کوفه همصدا و همزمان بساعمه اش زینب و با خواهرش سکینه سخنرانی می کنند و مردم را تحریک مینمایند و حقایق را افشا مینمایند در شام ، چه در مجلس یزید و چه در مسجد در برابر انبوه جمعیت حقایق را باروشنترین بیان برملا میکند ، و این گفتارها و خطبه ها متضمن حقانیت اهل بیت برای خلافت ، و افشای جنایتهای دستگاه حاکم موجود و هشدار تلخ و زننده به آن مردم غافل و نا آگاه است .

در اینجا مقتضی نیست که آن خطبه را بازگو کرده و پرده از زرفای آن بردارم که این کاری است مستقل . و هر کس بخواهد این خطبه را تفسیر کند باید کلمه کلمه آنرا بررسی کرده و با توجه به این مبانی انجام دهد . این وضعیت امام سجاد (ع) بود در دوران حماسه ساز اسارت .

دوران پس از اسارت

 این سؤال وجود دارد که چرا امام سجاد علیه السلام در دوران پس از اسارت بنا را بر ملایمت و نرمش میگذارد و مایل است که تقیه کند و پوششی از دعا و کارهای ملایم بر روی حرکات انقلابی و تند بگذارد ، و در دوران اسارت بدانسان بکارهای تند و پرخاشگرانه و آشکار دست بزند ؟

پاسخ اینست که این فصل فصلی استثنائی بود . اینجا امام سجاد

جز آنکه امام است ، و باید زمینه کار آینده را برای حکومت الهی و اسلامی فراهم کند . زبان گویائی برای خون‌های ریخته شده عاشورا است . امام سجاد در اینجا در حقیقت خودش نیست ، بلکه زبان خاموش حسین (ع) باید در سیمای این جوان انقلابی در شام و در کوفه تجلی کند . اگر آن جا امام سجاد ، اینچنین تند و برنده و تیز و صریح مسائل را بیان نکند ، در حقیقت زمینه‌ای برای کار آینده او باقی نمی ماند ، چون زمینه کار آینده او خون جوشان حسین بن علی (ع) بود ، چنانکه زمینه برای همه قیام‌های تشیع در طول تاریخ ، خون جوشان حسین بن علی (ع) است . نخست باید مردم هشدار بدهد سپس پرتو این هشدار جز با این زبان تند و تیز امکان پذیر نیست .

نقش امام سجاد (ع) در این سفر نقش حضرت زینب علیها السلام بود ، یعنی پیام آور انقلاب حسین بن علی (ع) . اگر مردم بدانند که حسین کشته شد و چرا کشته شد و چگونه کشته شد ، آینده اسلام و آینده دعوت اهل بیت بنوعی خواهد بود و اگر ندانند نوع دیگری ، بنا بر این برای آگاهی و گسترش این شناخت در سطح جامعه باید همه سرمایه‌ها را بکار انداخت و تا هر جا ممکن است این کار را انجام داد . لذا امام سجاد مانند سکینه ، مانند فاطمه صغری ، مانند خود زینب علیها سلام ، و مانند تک- بلك اسیران (هر کسی بقدر توان خویش) يك پیام آور است ، همه این نیروها باید گردهم آیند تا بتوانند خون جوشان بفریت ریخته شده امام حسین (ع) را بتمام مناطق بزرگ اسلامی ببرند ، یعنی از کربلا شروع کرده و بمدینه برسانند . هنگامی که امام سجاد (ع) وارد مدینه شدند ، در برابر زبان و چشم و چهره جستجو و پرسنده مردم باید حقایق را بیان کنند و این اولین اقدام است ، لذا این فصل کوتاه از زندگی امام سجاد ، فصلی

استثنائی است .

فصل بعدی هنگامی آغاز میشود که امام سجاد (ع) در مدینه به عنوان شهروند محترم مشغول زندگی میشود ، و کارش را از خانه پیامبر (ص) و حرم او آغاز می کند .

برای روشن شدن برنامه امام چهارم (ع) نیاز داریم باینکه اوضاع و چگونگی و شرایط زمانش را بررسی نمائیم . این موضوع را بگفتاری دیگر موكول می کنیم .

برای این که مشخص شود که امام سجاد (ع) حرکت خود را چگونه و با چه هدف و چه تاکتیکهایی آغاز کرد ، لازم است مقداری در باره وضعیت کلی مخالفین دستگاه خلافت و طرفداران ائمه (ع) در رابطه با خلفای بنی امیه بحث کنیم و وضعیت کلی طرفداران ائمه (ع) را یادآوری نمائیم . و این در زندگی امام سجاد (ع) فصل مستقلی است که اگر بتوانیم به تفصیل در این بحث وارد شویم ، بسیاری از مشکلات و مسائل زندگی آن حضرت حل خواهد شد . و پس از آن به خصوصیات اقداماتی که امام سجاد (ع) انجام دادند می‌رسیم . (البته نمیدانیم چقدر بتفصیل بتوانیم وارد بحث شویم) .

زمینه اجتماعی

هنگامی که حادثه عاشورا رخ داد ، در سراسر عالم اسلام تا آن جایی که خبر رسید ، به خصوص در حجاز و عراق حالت رعب و وحشتی میان شیعیان و طرفداران ائمه بوجود آمد ، زیرا احساس شد که حکومت

یزید آماده است که تا حد کشتن حسین بن علی (ع) ، فرزند پیامبر (ص) ، که در همه جهان اسلام به عظمت و اعتبار و قداست شناخته شده بود حکومت خود را تحکیم بخشد ، و این رعب که آثارش در کوفه و مدینه نمایان بود ، پس از گذشت زمانی با چند حادثه دیگر کامل شد . که یکی از آن حوادث ، حادثه حره بود و اختناق شدیدی که در منطقه نفوذ اهل بیت حجاز (بویژه مدینه) و همچنین عراق (بویژه کوفه) بوجود آمد. ارتباطات ضعیف شد و کسانی که طرفدار ائمه بودند و مخالفان بالقوه دستگاه خلافت بنی امیه به شمار می آمدند ، در حال ضعف و تردید بسر میبردند.

روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت وقتی درباره اوضاع ائمه قبل از خودشان صحبت می کردند ، فرمودند :

ارتد الناس بعد الحسين الاثلاث

مردم پس از امام حسین (ع) مرتد شدند مگر سه نفر و در روایتی هست پنج نفر و بعضی روایات هفت نفر هم ذکر کرده اند .

در روایتی که از حضرت سجاد (ع) - که راویش ابو عمر مهدی است می گوید : از امام سجاد شنیدم که فرمود :

ما بمكة والمدینة عشرون رجلا یحبنا

در همه مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست دارند .

این دو حدیث را از این باب نقل کردم که وضع کلی جهان اسلام نسبت به ائمه و طرفداران ائمه روشن شود یعنی این خفقانی که بوجود آمد يك چنین حالتی را بوجود آورد که طرفداران ائمه متفرق ، پراکنده ، مأیوس و مرعوب بودند و امکان يك حرکت جمعی برای آنها نبود. البته

۱ - بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۴۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

در همان روایت امام صادق (ع) هست :

ثم ان الناس احقوا وكثروا

مردم تدریجاً ملحق شدند و زیاد شدند.

تشکیلات مخفی

❁ اگر همین مسأله ای را که ذکر شد يك مقدار با تفصیل بیشتر ببخواهیم بیان کنیم به این ترتیب میشود که : بعد از حادثه شهادت امام حسین (ع) مقداری مردم مرعوب شدند لکن آن چنان ترسی نبود که بکلی نظام تشکیلات پیروان اهل بیت را بهم بریزد . دلایل هم این است که ما می بینیم حتی در همان هنگامی که ماجرای کربلا را به کوفه آوردند ، حرکاتی مشاهده میشود که این حرکات حاکی از وجود تشکیلات شیعه است .

البته وقتی از «تشکیلات پنهانی شیعه» سخن می گوئیم منظور يك تشکیلات منسجم کامل به شکلی که امروز در دنیا معمول است ، نمی باشد بلکه منظور مان رابطه های اعتقادی است که مردم را به یکدیگر متصل می کند و وادار به فداکاری می نماید و کارهای پنهانی برمی انگیزد و در نتیجه يك مجموعه را در ذهن انسان ترسیم می کند .

در همان روزهایی که خاندان پیامبر (ص) در کوفه بودند ، در یکی از شبها در محلی که آنها زندانی بودند سنگی فرود می آید. سنگ را برمی دارند ، می بینند کاغذی به آن بسته است . در آن کاغذ نوشته شده بود : «حاکم کوفه شخصی را پیش یزید (درشام) فرستاده که در باره وضعیت و سرنوشت شما از او کسب تکلیف کند . اگر تا فردا شب (مثلاً) صدای

تکبیر شنیدید ، بدانید که شما در همین جا کشته خواهید شد و اگر نشنیدید بدانید که وضع بهتر خواهد شد»^۱

ما هنگامی که این داستان را می‌شنویم بخوبی درک می‌کنیم که يك نفر از دوستان و اعضای این تشکیلات در داخل دستگاه ابن زیاد حضور دارد و قضایا را میداند و به زندان دسترسی دارد و اطلاع دارد که برای زندانیها چه تریبانی و چه پیش‌بینی‌هایی شده و می‌تواند خبر را با صدای تکبیر به اهل بیت برساند و با این شدت عمل که بوجود آمده بود، چنین چیزهایی نیز دیده میشد.

نمونه دیگر عبدالله بن عقیف ازدی که مرد نابینائی است در همان مراحل اولیه ورود اسرا به کوفه از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد که منجر به شهادتش میشود. که از این قبیل افراد چسه در شام و چه در کوفه پیدا می‌شدند و هنگام برخورد با اسرا نسبت به آنها اظهار علاقه و ارادت می‌کردند یا گریه می‌کردند یا همدیگر را ملامت می‌کردند (و چنین حوادثی در مجلس یزید و در مجلس ابن زیاد نیز پیش آمده است).

بنابراین با این که ارباب شدیدی در اثر این جریان پیش آمده بود ، اما آنچنان نبود که بکلی نظام کار دوستان اهل بیت را از هم بپاشد و آنها اذچار پراکندگی و ضعف بنمایند ، لکن بعد از گذشت مدتی حوادث دیگری پیش آمد که این حوادث اختناق را بیشتر کرد. و از اینجا می‌توانیم بفهمیم ، حدیث «ارتد الناس بعد الحسین» مربوط به دوران آن حوادث یا پس از آن حوادث است و یا مربوط به فاصله‌هایی است که در این بین وجود داشته است .

در طول دوران این چند سال - قبل از آن که آن حادثه مهم و

۱- این داستان را ابن اثیر در تاریخش (الکامل) نقل کرده است .

کوبنده بوجود بیاید - شیعیان به ترتیب دادن کارهایشان و بازگرداندن انسجام قبلی خودشان دست میزنند. در اینجا «طبری» چنین نقل می‌کند :

فلم یزل القوم فی جمع آله الحرب والاستعداد للقتال ...

یعنی آن مردم (مقصود شیعیان است) ابزار جنگ جمع میکردند و خودشان را برای جنگ آماده می‌کردند ، و پنهانی مردم را از شیعه و غیر شیعه به خونخواهی حسین بن علی (ع) دعوت می‌کردند و گروه گروه مردم به آنها پاسخ مثبت میدادند. و این وضعیت همچنان ادامه داشت تا یزید بن معاویه از دنیا رفت .

بنابراین می‌بینیم با اینکه فشار و اختناق زیاد بود ، در عین حال این حرکات هم انجام می‌گرفت - همانگونه که طبری نقل می‌کند - و شاید بهمین دلیل است که مؤلف کتاب «جهادالشیعه» با آن که يك نویسنده غیر شیعی است و نسبت به امام سجاد (ع) نظرات واقع بینانه‌ای ندارد اما حقیقتی را درک کرده و آن این است که می‌گوید :

«گروه شیعیان پس از شهادت حسین (ع) مسانند يك تشکیلات منظمی در آمدند که اعتقادات و روابط سیاسی ، آنان را به یکدیگر پیوند می‌داد و دارای اجتماعات و رهبرانی بودند و همچنین دارای نیروهای نظامی بودند، که جماعت توأبین نخستین مظهر این تشکیلات هستند .»

پس احساس می‌کنیم با وجود این که تشکیلات شیعی در اثر حادثه عاشورا دچار ضعف شده بود اما حرکات شیعی در قبال این ضعف مشغول فعالیت بود که مجدداً آن تشکیلات را به وضع اول در آورد ، تا اینکه «واقعه حره» پیش آمد . بنظر من «واقعه حره» در تاریخ تشیع مقطع بسیار عظیمی است که ضربت بزرگی را وارد آورد .

واقعه حره دقیقاً در سال ۶۳ هجری اتفاق افتاده است . جریان

بطور خلاصه به این صورت است که در سال ۶۲ هجری جوان کم‌تجربه‌ای از بنی‌امیه والی مدینه شد. او فکر کرد برای بدست آوردن دل شیعیان مدینه خوب است عده‌ای از آنها را برای مسافرت و دیدار با یزید دعوت کند و همین کار را کرد. عده‌ای از سران مسلمانان و بعضی از صحابه و بزرگان مدینه را، که غالباً از علاقمندان به حضرت سجاد (ع) بودند - برای رفتن به شام دعوت کرد که بروند با یزید مأنوس شوند و این اختلافات کم شود. اینان به شام رفتند و با یزید ملاقات کردند و چند روزی مهمان او بودند و پذیرائی شدند. سپس یزید به هر کدام از آنها مبالغ زیادی پول (در حد ۵۰ هزار درهم و صد هزار درهم) داد و اینها به مدینه برگشتند. همین که به مدینه رسیدند - چون فجایی که در دستگاه یزید اتفاق می‌افتاد دیده بودند زبان به انتقاد از یزید گشودند. مسأله درست بعکس شد، اینها بجای تعریف از یزید مردم را به جنایات او آگاه کردند و به مردم گفتند: یزید چگونه میتواند خلیفه باشد در حالی که اهل شرب خمر، بازی با سگها و اهل انواع و اقسام فسق و فجور است و ما او را از خلافت خلع کردیم.

عبدالله بن حنظله یکی از مردمان با شخصیت و موجه مدینه بود که پیشاپیش مردم علیه یزید قیام کردند و یزید را خلع و مردم را به سوی خود دعوت نمودند.

این حرکت موجب آن گردید که یزید از خود عکس‌العمل نشان دهد و در نتیجه یکی از سرداران پیرو فرتوت بنی‌امیه بنام «مسلم بن عقبه»

۱- حنظله همان جوانی است که قبل از اینکه شب دامادش به صبح برسد، به ارتش حضرت رسول (ص) ملحق شد و در غزوه احد سه شهادت رسید، و ملائکه او را غسل دادند لذا معروف است به حنظله غسل الملائکه.

را همراه با عده‌ای به مدینه فرستاد و از او درخواست کرد که مردم مدینه را خاموش کند. مسلم بن عقبه به مدینه آمد و چند روزی شهر را بمنظور درهم-شکستن مقاومت مردم محاصره کرد. سپس وارد شهر شد و آنقدر کشتار و ظلم کرد و فجایع به بار آورد که در تاریخ اسلام جزء نمونه‌های کم نظیر است. او چنان در کشتار و ظلم زیاده روی کرد که پس از آن حادثه، او را «مسرف» نام گذاشتند و به او «مسرف بن عقبه» می‌گفتند. ماجراهای واقعه حره زیاد است و من نمی‌خواهم شرح تمام ماجراها را بدهم، همین اندازه بایست بگویم که آن حادثه بزرگترین وسیله ارباب دوستان و پیروان اهل بیت شد، بخصوص در مدینه که عده‌ای گریختند، عده‌ای کشته شدند و گروهی از یاران خوب اهل بیت همچون عبدالله بن حنظله و دیگران به شهادت رسیدند و جایشان خالی ماند. این خبر به تمام اقطار عالم رسید و معلوم شد که دستگاه حکومت قاطعانه در مقابل این حرکات ایستاده و اجازه هیچگونه اقدامی نمی‌دهد.

حادثه بعدی که باز موجب سرکوب و ضعف شیعیان شد، حادثه شهادت «مختار» در کوفه و تسلط عبدالملک بن مروان بر همه جهان اسلام بود. بعد از مرگ یزید خلفائی که آمدند یکی معاویه بن یزید بود که بیش از سه ماه حکومت نکرد. پس از او مروان بن حکم آمد که دو سال یا کمتر خلافت کرد و بعد او عبدالملک به خلافت رسید که او یکی از مدبرترین خلفای بنی-امیه است. درباره او گفته‌اند:

كان عبدالملك اشد هم شكيبه واقسامهم عزيمه

عبدالملک توانست تمام عالم اسلام را در مشت خودش بیاورد و یک

حکومت مسلطی توأم با ارباب و اختناق شدید ایجاد کند.

تسلط عبدالملک بر حکومت متوقف بر این بود که رقبای او از بین

بروند. مختار که مظهر تشیع بود قبل از روی کار آمدن عبدالمکمل بدست مصعب بن زبیر نابود شد ولی عبدالمکمل می خواست به دنبال‌های حرکت مختار و غیره و حرکتهای دیگر تشیع خط‌پایان بکشد و همین کار را کرد و در حقیقت شیعه در عراق بویژه کوفه که در آن زمان یکی از مراکز اصلی شیعه بود دچار رکود و خاموشی شد.

در هر صورت این حوادث از حادثه عاشورا شروع شد و دنباله‌هایی داشت از قبیل واقعه حره و سرکوب کردن حرکت «تواین»^۱ در عراق و شهادت مختار و شهادت ابراهیم بن مالک اشتر نخعی و دیگر بزرگان شیعه که پس از شهادت این عده حرکات آزادیخواهانه، چه در مدینه و چه در کوفه

۱- حرکت تواین اولین عکس العمل حادثه عاشورا بود که در کوفه رخ داد. پس از شهادت امام حسین (ع) بعضی از شیعیان همدیگر را مورد مؤاخذه و عتاب قرار می‌دادند زیرا دعوت امام (ع) را اجابت نکرده و برای یاری او به جبهه نشافته بودند و دیدند که چیزی این گناه را پاک نمی‌کند مگر انتقام خون ابی - عبدالله (ع) از قاتلین و دشمنان آن حضرت و لذا به کوفه آمدند و با پنج نفر از بزرگان شیعه اجتماع و گفتگو کردند و در نتیجه سلیمان بن صدخزاعی راهبر خویش قرار داده و حرکت مسلحانه آشکارا، آغاز کردند.

شب جمعه ۲۵ ربیع الثانی سال ۶۵ هجری به زیارت مرقد مطهر امام حسین آمدند و اینقدر گریه و ضجه کردند که تا کنون روزی مثل آن روز دیده نشده است. سپس قبر را وداع کرده و برای مبارزه و نبرد با رژیم به شام رفتند و با ارتش بنی - امیه جنگیدند و همگی کشته شدند.

نکته جالب در حرکت تواین این است که آنان با اینکه در کوفه بودند، مع ذلک به شام رفته و با رژیم جنگیدند، برای اینکه ثابت کنند که قاتل امام حسین یک شخص و یا بعضی از اشخاص نیست بلکه این رژیم است که امام را به شهادت رسانده است.

که دو مرکز اصلی تشیع بود - سرکوب شد و اختناق شدیدی نسبت به تشیع در عالم اسلام بوجود آمد و پیروان ائمه (ع) در نهایت غربت و تنهایی باقی ماندند.

مواضع امام در دوران خفقان

بعضی فکر می‌کنند اگر امام سجاد می‌خواست در مقابل دستگاه بنی‌امیه مقاومت کند، بایستی او هم علم مخالفت را برمی‌داشت یا این که مثلاً به مختار یا عبدالله بن حنظله ملحق می‌شد و یا اینکه رهبری آنها را بدست می‌گرفت و آشکارا مقاومت مسلحانه می‌کرد. با در نظر گرفتن وضعیت زمان حضرت سجاد (ع) می‌فهمیم که این تفکر با توجه به هدف ائمه (ع) که آن را پس از این بیان خواهیم کرد، یک تفکر نادرستی است.

اگر ائمه (ع) از جمله امام سجاد علیه السلام در آن شرایط می‌خواستند به چنین حرکات آشکار و قهر آمیزی دست بزنند یقیناً ریشه شیعه کنده می‌شد و هیچ زمینه‌ای برای رشد مکتب اهل بیت و دستگاه ولایت و امامت در دوران بعد باقی نمی‌ماند بلکه همه از بین میرفت و نابود میشد. لذا می‌بینیم امام سجاد (ع) در قضیه مختار اعلام هماهنگی نمی‌کند، گرچه در بعضی از روایات آمده است که ارتباطاتی پنهانی با مختار داشتند و لسی هیچ شکمی نیست که آشکارا با او هیچ روابطی نداشته‌اند و حتی در بعضی از روایات گفته میشود که امام سجاد نسبت به مختار بدگویی می‌کنند و این هم خیلی طبیعی به نظر می‌رسد که ایسن یک عمل تقیه آمیزی باشد که رابطه‌ای بین آنها احساس نشود.

البته اگر مختار پیروز می شد حکومت را بدست اهل بیت می داد اما در صورت شکست اگر بین امام سجاد و او رابطه مشخص و واضحی وجود می داشت یقیناً نعمت آن دامن امام سجاد (ع) و شیعیان مدینه را هم می گرفت ورشته تشیع قطع میشد. لذا امام سجاد هیچگونه رابطه آشکاری را با او برقرار نمیکنند.

در روایت آمده است که وقتی مسلم بن عقبه در ماجرای حره به مدینه می آمد، کسی شك نکرد که اولین شخصیتی که مورد نعمت او قرار می گیرد علی بن الحسین (ع) است. لکن امام سجاد (ع) با تدبیر و روش حکیمانه طوری رفتار کردند که این بلا از سر ایشان دفع شد و آن حضرت باقی ماندند و طبعاً محور اصلی شیعه باقی ماند.

البته روایتی در بعضی از کتب، از جمله بحار الانوار هست که حاکی از اظهار تذلل حضرت سجاد پیش مسلم بن عقبه است و من هم این روایت ها را تکذیب قطعی میکنم برای اینکه:

اولاً: این روایت به هیچ سند صحیحی متکی نیست.

ثانیاً: روایات دیگری وجود دارد که آنها را از جهت مضمون تکذیب میکنند.

در ملاقات امام سجاد با مسلم بن عقبه روایات متعددی هست که هیچ کدام با همدیگر سازگار نیستند و چون برخی از آن روایات با منش و روش ائمه منطبق تر و سازگارتر است، ما آنها را میپذیریم و بطور طبیعی قبول میکنیم وقتی ما آنها را قبول کردیم، آن روایات دیگر بکلی مردود خواهد بود و من شك ندارم که آن روایات نادرست است.

بهر حال آنگونه رفتاری که در برخی از آن روایات هست از امام سجاد صادر نشده، لکن شك هم نیست که حضرت بر خورد خصمانه با مسلم بن عقبه

نکردند چرا که اگر آن چنان بر خوردی داشتند، حضرت را بقتل میرساند و این برای جریان فکری امام حسین (ع) که باید بوسیله امام سجاد (ع) تعقیب میشد خسارت جبران ناپذیری بود. لذا است که امام سجاد میمانند و همانطور که در روایت امام صادق (ع) دیدیم که کم کم مردم ملحق شدند و زیاد شدند. کار امام سجاد در حقیقت در چنین زمینه سخت و نامساعد و غیر قابل ادامه ای شروع میشود.

البته دستگاه عبدالملک، که بیشترین دوران امامت سی و چند ساله امام سجاد را این حکومت گرفته بوده، کمال اشراف و نظارت را بر زندگی امام سجاد (ع) داشت، جاسوسهایی گماشته بود که وضع زندگی امام سجاد حتی مسئله داخلی و خصوصی آن حضرت را به او گزارش میدادند.

حضرت سجاد (ع) کنیزی داشتند که پس از آزاد کردن با او ازدواج نمودند. این خبر به عبدالملک رسید. نامه ای به امام سجاد نوشت و حضرت را در این قضیه شماتت کرد. با این نامه میخواست به حضرت بفهماند که مواظب کارهای او هست و از جریان زندگی امام باخبر است و ضمناً میخواست نوعی بحث و مناظره ناشی از هم خون بودن و هم طائفه بودن بکنند. در نامه نوشت که این کار خلاف روش قریش بود، تو که از قریش بودی نمیایست چنین کاری بکنی! البته حضرت در جواب بوی پاسخ خیلی تند میدهند که حدیث جالبی است. حضرت در این جواب نشان میدهند که از این برخورد نیمه دوستانه و نیمه مغرضانه عبدالملک هیچگونه استقبال نکردند.

این داستان مربوط به آن دورانی است که حضرت مقداری کار خودشان را آغاز کرده بودند.

اهداف امام

اینک زمینه کار امام سجاد روشن شد. حالا امام میخواهد در این زمینه و این وضعیت، کار خود را آغاز کند. اینجا به هدف و روشی که ائمه در پیش گرفته اند مختصر اشاره ای می کنم سپس به جزئیات زندگی آن حضرت با این روش میپردازیم.

بدون شك هدف نهائی حضرت سجاد ایجاد حکومت اسلامی است و همانگونه که در آن روایت امام صادق (ع)، که در مقاله قبل ذکر شد، آمده است خدای متعال سال ۷۰ را برای حکومت اسلامی در نظر گرفته بود و چون در سال ۶۰ حضرت حسین بن علی (ع) به شهادت رسید، به سال ۱۴۷-۱۴۸ به تأخیر افتاد، این کاملاً حاکی از این است که هدف نهائی امام سجاد و سایر ائمه ایجاد يك حکومت اسلامی است. اما حکومت اسلامی در آن شرائط چگونه بوجود می آمد؟ این به چند چیز نیازمند است:

۱ - باید اندیشه درست اسلامی که ائمه (ع) حامل واقعی آن هستند و همین اندیشه است که باید مبنای حکومت اسلامی قرار بگیرد، تدوین و تدریس و منتشر شود.

بعد از اینکه در طول سالیان متمادی، جامعه اسلامی از تفکر درست اسلامی جدا مانده، چگونه میتوان حکومتی بر مبنای تفکر اصیل اسلامی بوجود آورد، در حالی که زمینه سازی فکری میان مردم انجام نگرفته باشد. بزرگترین نقش امام سجاد (ع) این است که تفکر اصیل اسلامی یعنی توحید و نبوت، مقام معنوی انسان و ارتباط انسان با خدا و بقیه چیزها

را تدوین کرده است و مهمترین نقش صحیفه سجادیه همین بود. شما صحیفه سجادیه را در نظر بگیرید سپس اوضاع فکری اسلامی مردم آن دوران را هم در نظر بگیرید خواهید دید اینها چقدر باهم فاصله دارد. در همان وقتی که همه مردم دنیای اسلام در جهت مادیگری و به سوی حرکات و انگیزه های مادی سیر می کردند و از شخص خلیفه (که عبدالمملک مروان است) تا علمای اطراف او (از جمله محمد بن شهاب زهری که از علماء اسمی درباری بود) همه فکر خودخواهی و دنیا خواهی را تعقیب می کنند، امام سجاد (ع) به مردم خطاب می کند و چنین می گوید:

اولا حریض حهذه اللهم لاهله

آیا آزاد مردی نیست که این پس مانده دهان سگت را برای اهلش بگذارد.

تفکر اسلامی در این جمله عبارت است از هدف گیری معنویات و حرکت در راه رسیدن به آرمانهای معنوی و اسلامی و انسان را در رابطه با تکالیف قرار دادن. و این درست نقطه مقابل آن چیزی است که حرکت مادی مردم آن روز ایجاد میکرد. این نمونه ای بود که بیان کردم و امام سجاد از قبیل این نمونه نباید کارهای فراوانی را انجام میداد که نتیجه این کارها این باشد که تفکر درست اسلامی به صورت واقعی خود در فضای جامعه اسلامی محفوظ بماند و از بین نرود. این اولین کار امام سجاد بود.

۲ - آشنا کردن مردم را نسبت به حقانیت آن کسانی که حکومت باید بدست آنها تشکیل شود. در حالی که تبلیغات ضد خاندان پیامبر در طول دهها سال تادوران امام سجاد (ع) غوغا کرده و عالم اسلام را پر کرده و احادیث مجعول فراوانی از قول پیامبر در خلاف جهت حرکت اهل بیت و حتی در مواردی مشتمل بر سب و لعن اهل بیت جعل شده و در

بین مردم پخش شده بود و مردم هیچگونه آگاهی از مقام معنوی واقعی اهل بیت نداشتند، چگونه میتوان حکومتی بدست اهل بیت تشکیل داد؟ بنابراین یکی از اهداف و حرکتهای مهم دیگر امام سجاد این است که میبایست مردم را نسبت به حقانیت اهل بیت و اینکه مقام ولایت و امامت و حکومت حق اینها است و اینان خلیفه واقعی پیامبر هستند، روشن سازند و مردم نیز میبایست به این مسأله آشنا شوند. و این مطلب ضمن اینکه جزء ایدئولوژی است و تفکر اسلامی است، در عین حال ماهیت سیاسی دارد یعنی يك حرکت سیاسی است برضد دستگاه حاکم.

۳- امام سجاد (ع) باید تشکیلاتی بوجود می آورد که آن تشکیلات بتواند محور اصلی حرکتهای سیاسی آینده باشد. در جامعه‌ای که مردم بر اثر اختناق و فقر و فشارهای مالی و معنوی و هم نوعی، به تنهایی و جدایی و دوری و از هم گسستگی عادت کرده‌اند، حتی شیعه تحت آن چنان فشار و ارعابی قرار گرفته‌اند که تشکیلاتشان متلاشی شده است، امام سجاد (ع) چگونه می تواند دست تنها یا با يك عده افراد غیر منظم و غیر متشکل کار خود را آغاز کند؟

بنابراین کار دیگر امام سجاد (ع) این است که تشکیلات شیعی را به راه بیاندازد. این چیزی که از دیدگاه ما از دوران امیر المؤمنین (ع) وجود داشته و سپس در ماجرای عاشورا و واقعه حره و واقعه مختار تقریباً زمینه‌هایش متلاشی شده، این را نو سازی و بازسازی کند.

نتیجه این که امام سجاد (ع) سه کار اصلی دارد:

اول: تدوین اندیشه اسلامی به صورت درست و طبق ما انزل الله پس از آن که مدتها بر تحریف یا فراموشی این اندیشه گذشته است.
دوم: اثبات حقانیت اهل بیت و استحقاق آنها نسبت به خلافت و

ولایت و امامت.

سوم: ایجاد تشکیلات منسجم برای پیروان آل محمد (ص) یعنی

پیروان تشیع.

این سه کار اصلی است که ما باید بررسی کنیم و ببینیم در دوران حیات امام سجاد (ع) کدام يك از این سه کار در دست انجام بوده است در کنار این سه کار، کارهای دیگری هم وجود دارد که اینها کارهای حاشیه‌ای یا ضمنی است. از جمله اینکه گاهی اظهاراتی و حرکاتی از خود امام یا از طرف یاران ایشان انجام بگیرد که آن فضای اختناق را تا حدودی باز کند.

ما می بینیم در ماجراهای متعددی که یاران امام یا خود امام در مجامع (البته آن وقت که استحکام بیشتری پیدا کرده بودند) به اظهاراتی دست میزنند که این اظهارات فقط برای این است که آن فضای مختنق را بشکنند و يك هوای لطیفی در بین این جو گرفته بوجود بیاید. این یکی از کارهای حاشیه‌ای است که نمونه‌هایش را یاد آور خواهیم شد.

یکی دیگر از کارهای حاشیه‌ای، دست و پنجه نرم کردن‌های خفیفی با دستگاه‌های حکومتی یا وابستگان به آنها است، مثل قضایائی که بین امام سجاد (ع) و عبدالملک بارها اتفاق افتاده است و مثل اموری که بین حضرت با علمای منحرف و وابسته به عبدالملک (از قبیل محمد بن شهاب زهری) رخ داده و همچنین بعضی از درگیری‌هایی که بین یاران ائمه و خلفای گذشته است، که اینها به منظور این بوده که مقداری از آن جو گرفته را باز کنند. در مقالات بعدی - با خواست خدا - نسبت به جزئیات اینها بحث می کنیم. اگر کسی با همین مقدار که من بیان کردم وارد شود در روایات اخلاقی، موعظه‌ها، نامه‌ها و دیگر روایاتی که از زبان امام سجاد (ع) نقل

شده و یا بر خورد هائی که در زندگی امام سجاد بوده، تمام آنها بسرايش معنی پیدا میکنند، یعنی خواهد دید که همه آن اظهارات و برخوردها در یکی از این سه خطی است که اشاره کردیم و اینها در کل برای ایجاد حکومت اسلامی است، البته امام در فکر این نبودند که حکومت اسلامی در زمان خودشان تشکیل شود چون میدانستند که این در آینده - یعنی در حقیقت در دوران امام صادق (ع) - تشکیل خواهد شد.

برای تشکیل حکومت اسلامی که هدف همه ائمه علیهم السلام، و از جمله امام سجاد علیه السلام بود، امام به سه چیز احتیاج داشت، که بدون تمهید این سه مقدمه امکان تشکیل حکومت اسلامی نبود.

اول: مردم را با اندیشه درست اسلامی آشنا کند. و این اندیشه را که بخاطر فعالیت حاکمان جائر در طول زمان به فراموشی سپرده شده، یا تحریف شده بود، به صورت اول به یاد مردم بیاورد. و عامه مردم و همه جامعه اسلامی را تا هر مقداری که بتواند، و تا هر اندازه ای که موج تبلیغات و تعلیمات امام گسترش پیدا کند، نسبت به حقایق و اصول اسلام آشنا کند.

دوم: حقیقت مسأله امامت، یعنی حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی و حاکمیت حکام حقیقی اسلام را برای مردم روشن کند، و مردم را از آنچه که در جامعه اسلامی آن روز می گذشت، یعنی حاکمیت حاکمان زور و کفر و حاکمان فسق و نفاق آگاه کند و به آنها بفهماند که آنچه در جامعه اسلامی مانند حکومت عبدالملک و امثال اینها می گذرد، این آن حاکمیتی نیست که اسلام برای جامعه خود خواسته است. زیرا تا مردم نسبت به این مسئله هوشیار نشوند، و به خود نیایند، و از آن حالت تخدیر که به مرور زمان برایشان بوجود آمده، بیرون نیایند، تبدیل این حاکمیت که مورد نظر امام سجاد (ع) بود، ممکن نبود.

سوم: تشکیل يك جمعی را بدهد و تحزبی را بوجود بیاورد که اعضای آن، کارهای ساخته و پرداخته دستگاه امامت باشند.

با این سه کار زمینه برای تشکیل حکومت اسلامی و نظام علوی امکان پذیر می شد. البته قبلاً گفتیم الان هم تأکید می کنم، سجاد (ع) برخلاف امام صادق (ع) نظرشان این نبود که در زمان خودشان این حاکمیت تبدیل پیدا کند، و حکومت اسلامی برقرار شود، زیرا معلوم بود که زمینه در دوران زندگی امام سجاد آماده نمی شد. ظلم و اختناق و تاریکی و فشار بیش از اینها بود که در ظرف این سی سال بتوان آنها را برطرف کرد، بلکه امام سجاد (ع) برای دوران آینده کار میکرد. حتی به قرائن متعددی می فهمیم که امام باقر (ع) هم در دوران زندگی خودشان به قصد این نبودند که حکومت اسلامی را در زمان خودشان تشکیل بدهند. یعنی از سال ۶۱ تا سال ۹۵ (ه. ق) که شهادت امام سجاد است، و از سال ۹۵ تا سال ۱۱۴ که شهادت امام باقر (ع) است، هیچکدام از اینها به این فکر که در زمان خودشان این حکومت تشکیل بشود، نبودند. و لذا برای دراز مدت کار می کردند. بنابراین همان گونه که اشاره شد، روش امام سجاد برای دراز مدت بود.

اکنون می خواهیم به بیانات امام سجاد (ع) وارد شویم، و آنچه را که گفتیم، از گفته های امام سجاد بیرون بیاوریم. چون وقتی ما زندگی امام سجاد را تحلیل می کنیم، اصیل ترین منبع ما برای این منظور کلمات خود آن حضرت است.

همانگونه که در مورد زندگی همه ائمه (ع) دأب و روش ما همین است. ما اظهارات خود ائمه و روایاتی که صادر از زبان خود ائمه هست را بهترین منبع و مدرک برای شناخت زندگی آنها میدانیم. منتهی قبلاً هم در یکی از گفتارها اشاره کردیم که ما این بیانات را در صورتی درست درک

می‌کنیم که به جهت حرکت ائمه و مقصود و مقصد آنها از این مبارزه و تلاش و سیری که می‌کردند، آشنا باشیم. در غیر این صورت کلماتی را که می‌گوئیم بسد معنا خواهیم کرد. و حالا که به آن آشنا شدیم، که تازه خود آن آشنایی هم به هر کت بیانات خودشان هست، خواهیم دید که ما از کلمات ائمه (ع) چه استفاده‌های درستی در این زمینه می‌کنیم.

قبل از آنکه وارد بحث شویم، باید نکته کوتاهی را یادآوری کنیم، و آن این که امام (ع) چون در دوران اختناق زندگی می‌کردند، و نمی‌توانستند مفاهیم مورد نظرشان را آشکار و صریح بیان کنند، از شیوه موعظه و دعا استفاده می‌کردند. دعا مربوط به صحیفه سجادیه است که آن را بعداً ذکر می‌کنیم. و موعظه مربوط به بیانات و روایاتی است که از آن حضرت نقل شده است. در غالب بیانات امام سجاد (ع)، یا شاید بتوان گفت در همه لحن کلام، لحن موعظه است. و در ضمن بیان موعظه و نصیحت، آنچه را که قبلاً اشاره کردم، امام بیان کرده‌اند و شما وقتی به این بیانات نگاه کنید، روش حکیمانانه بسیار زیرکانه‌ای را مشاهده می‌کنید که امام در پیش گرفتند. و با آن روش ضمن اینکه به ظاهر دارند مردم را موعظه و نصیحت می‌کنند، آنچه را که می‌خواهند در ذهن مردم جا بگیرد آن را به مردم القاء می‌کنند و این بهترین نحو انتقال و ایدئولوژی و افکار درست است.

در اینجا کلمات امام را که در کتاب «تحف العقول» نقل شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم در این مطالبی که از امام سجاد علیه السلام نقل می‌شود، ما چند نوع مطلب مشاهده می‌کنیم که به همین جهاتی که ذکر شده اشاره می‌کنند.

بک نوع آن بیاناتی است که خطاب به عامه مردم است و از خود بیان هم پیدا است، که شنونده و خواننده این بیان عده خاصی از نزدیکان و

خصیصین و از کادرهای امام سجاد نیستند.

در این خطاب که به عامه مردم است، دائماً به آیات استناد می‌شود. چرا که عامه مردمی که امام سجاد را به عنوان یک امام نگاه نمی‌کنند، برای حرفهایش دلیل می‌خواهند، استدلال می‌خواهند. به همین جهت امام یا به آیات استدلال می‌کند. یا با استعاره از آیات کمک می‌گیرد. در این روایت شاید پنجاه مورد یا بیشتر، آیه قرآن یا به صورت مستقیم یا به صورت استعاره مشاهده می‌شود، ولی در بیان بعدی چون مخاطب مؤمنین اند این طور نیست، زیرا آنها امام سجاد را می‌شناسند، و امام سجاد برای آنها که سخن او را دارند، به آیات قرآن استناد نمی‌کند. لذا از اول تا آخر که نگاه کنید، آیه قرآن بسیار کم است.

روایت مفصلی است در «تحف العقول» که می‌فرماید:

«موعظه لسائر اصحاب و شیعه و تذکیرہ ایاہم کل یوم جمعہ»:

این موعظه مال این بوده که اصحاب حضرت و شیعیان حضرت و دوستان حضرت، آن را هر روز جمعہ در مجامع خودشان، یا بطور غیر جمع و بطور انفرادی بخوانند. در اینجا دایره مخاطبین، دایره وسیعی است که نکته از قرائتی که در خود این روایت مفصل هست، استنباط می‌شود. در این روایت مفصل اولاً خطاب به صورت

ایہا المؤمنون - ایہا الاخوان

و امثال اینها نیست، «ایہا الناس» است که خطاب عام است. در بعضی از روایات دیگر، خطاب بصورت خطاب به مؤمنین است. بنابراین خطاب عمومی است.

ثانیاً در این روایت، چیزی که دستگاہ را به صورت صریح مورد مؤاخذه و عتاب قرار بدهد، وجود ندارد. صرفاً بیان عقائد، بیان آنچه که

انسان باید بداند و یاد آوری اعتقادات و معارف اسلامی است. و همانطور که عرض کردم همه به زبان موعظه هست که این گونه شروع می شود :

«ایها الناس اتقوا الله واعلموا انکم الیه راجعون»

سخن بالحن موعظه شروع می شود و می فرماید : تقوای خدا را پیشه کنید و بدانید که به سوی خدا بر می گردید آنگاه به عقاید اسلامی می رسد و مردم را توجه می دهد به اینکه شما باید اسلام را بدرستی بفهمید . این معنایش این است که اسلام را بدرستی نمی دانید. در حقیقت و در ضمن، این بیان انگیزه شناخت درست اسلام را در مردم بیدار می کند.

مثلا ببینید امام سجاد (ع) چقدر از شیوه جالبی استفاده کرده، در

اینجا می فرماید که

الا و ان اول ما یسألك عن ربك الذی كنت تعبد

در همین روال نصیحت پیش می روند، می گویند بترس از آن وقتی که تو را در قبر بگذارند، و نکیر و منکر به سراغ تو بیایند و اولین چیزی که از تو سؤال کنند، از خدای تو است، که او را عبادت می کنی. یعنی انگیزه شناخت خدا و فهمیدن توحید را در ذهن مستمعشان بیدار می کنند.

وعن نبيك الذی ارسل اليك

از پیامبر که بسوی تو فرستاده شده سؤال میکنند، انگیزه شناخت مسئله نبوت را در آن زنده میکنند .

وعن دينك الذی كنت تدین به

از دینت سؤال می کنند.

وعن كتابك الذی كنت تتلوه

از کتابت سؤال میکنند .

آنگاه در خلال این عقاید اصلی و این مطالب اساسی اسلام یعنی توحید، نبوت، قرآن و دین آن نکته اساسی مورد نظرشان را بیان میکنند:

وعن امامك الذی كنت تتولاه

از آن امامی که تو ولایت آن را داری سؤال میکنند.

مسئله امامت را در اینجا مطرح میکنند در زبان ائمه (مسئله امامت یعنی مسئله حکومت) فرقی بین مسئله امامت و مسئله ولایت در زبان ائمه نیست. اگر چه ولی و امام ممکن است معنای متفاوتی داشته باشند، اما مراد از این دو مسئله مسئله ولایت و مسئله امامت در زبان ائمه یکی است، امامی که اینجا ذکر میکنند، یعنی آن کسی که هم متکفل ارشاد و هدایت توست از نظر دینی و هم متکفل اداره امور زندگی توست از نظر دنیا، یعنی جانشین پیغمبر. خوشبختانه امروز در زندگی و در وضع کنونی در ایران، مردم معنای امام را خوب می فهمند. در دوره گذشته از امام، مردم آن معنای درستش را نمی فهمیدند. ما امروز میگوئیم امام یعنی رهبر جامعه، یعنی آن کسی که ما هم دینمان را از او یاد میگیریم، هم اداره دنیا مان به دست اوست. اطاعت او هم در امور دینی، هم در امور دنیا بر ما واجب است .

معنای امام خوشبختانه بعد از انقلاب برای ذهن ما مردم جا افتاده است، لیکن شما ملاحظه کنید که در دنیای تشیع. در طول قرنهای متوالی چطور این مسئله به غلط جا افتاده بود. مردم خیال میکردند که يك نفری در جامعه حکومت می کند که اداره امور زندگی دست اوست، قبض و بسط می کند، جنگ می کند، صلح میکند هر کار می خواهد میکند، مالیات می بندد. به مردم امر و نهی می کند يك نفر هم در جامعه هست که دین انسان را درست میکند! آن اولی حاکم است، این دومی در زمان قرنهای بعد از غیبت عالم است، و در زمان مثل ائمه امام است. یعنی امام در دوران ائمه را، ما به مثابه عالم دینی در دوران غیبت تصور میکردیم، که يك تصور غلطی است.

کلمه امام یعنی پیشوا و همانطوری که در مورد زندگی امام صادق (ع) گفته ام، امام صادق وقتی که می آمدند در منی یا در عرفات، فریاد میکشیدند:

یا ایها الناس ان رسول الله وهو الامام

پیغمبر امام بود. امام یعنی آن کسیکه هم اموردینی مردم دست اوست و هم اموردنیایی مردم، در جامعه اسلامی. دوران عبدالملک مروان، که امام سجاد آنوقت زندگی میکردند، این معنی غلطجا افتاده بود. امامت جامعه. یعنی اداره امور زندگی مردم و قبض و بسط نظام زندگی آنها که بخش مهم امامت است، و این ازدست اهلیش گرفته شده و بدست نااهل سپرده شده بود و آن نااهل خودش را امام می دانست و مردم او را در طول مدت امام شناخته بودند. یعنی مردم عبدالملک مروان و پیش از او مروان، و پیش از او یزید و بعد از عبدالملک هم کسان دیگر را امام شناخته بودند. و آنان را بعنوان رهبر جامعه و حاکم بر نظام اجتماعی مردم قبول کرده بودند. و این در ذهن مردم جا افتاده بود. وقتی که امام سجاد (ع) می فرماید، از امامت، در قبر از تو سؤال می کنند، یعنی به تو می گویند که تو امام درستی انتخاب کرده بودی؟ و آن کسی که بر تو حکومت می کرد، آن کسی که رهبری جامعه ات بدست او بود، آیا او برستی امام بود؟ برستی آن همان کسی بود که خدا به امامت او راضی بود؟ با این مطلب مردم را نسبت باین مسئله حساس میکنند، بیدار میکنند. باین وسیله امامت را که آنروز دستگاه بنی امیه مایل نبود بکلی راجع به آن صحبتی بشود امام در روال موعظه، در ضمن یک گفتار خطاب به عامه مردم، در ذهن مردم بیدار میکند و زنده می کند. این یکی از روشهای خیلی آرام امام سجاد (ع) است که بعد بروشهای تند ترش نیز می رسیم.

بنا بر این، در این بیان عمومی که مربوط به عامه مردم است، می بینیم که امام بزبان موعظه معارف اسلامی، و از جمله آن معارفی را که مورد نظر خاص خود آن حضرت هست، در ذهن مردم زنده می کند، و سعی می کند که مردم این چیزها را یاد بگیرند آنچه که در این نوع خطاب مورد توجه است، دو نکته است:

اول اینکه این بیانات امام که خطاب به عامه مردم است از نوع آموزش نیست، از نوع تذکر و یاد آوری است. یعنی در این بیان امام نمی نشیند مسئله توحید را برای مردم باز کند ربشکافد، یا مسئله نبوت را برای مردم تفسیر کند بلکه تذکر می دهد، یاد آوری می کند. از مسئله نبوت چرا؟ بخاطر اینکه در جامعه آنروز که امام سجاد در آن زندگی میکردند، هنوز فاصله تا زمان پیغمبر آنقدر نشده بود که عقاید اسلامی بطور کلی انحراف پیدا کند و تحریف بشود، در آنروز بسیار کسانی بودند که پیغمبر را دیده بودند، و دوران خلفای راشدین بر آنها گذشته بود، و ائمه بزرگ خودمان امیر المؤمنین، امام حسن، امام حسین علیهم السلام را دیده بودند، و از لحاظ نظام اجتماعی آنچنان وضعی پیش نیامده بود، که مردم نسبت بمسئله توحید و نبوت یا نسبت بمسئله معاد و قرآن دچار اشتباه و تحریف بنیانی و اصولی باشند. بله، یادشان رفته بود، زندگی مادی موجب شده بود که مردم فکر اسلام و فکر اعتقاد باسلام و گرایش بآنرا بکلی فراموش کنند.

آنچنان جریانهای دنیایی و مادی در جامعه، مردم را زیر فشار گذاشته بود که اصلا فکر اینکه در زندگی انسان، برای مسابقه در معنویات و خیرات میدانی وجود دارد، از ذهن مردم خارج شده بود و کسی بفکر فرا گرفتن این نبود. اگر هم فرامی گرفتند، ظواهر و امور سطحی را فرامی گرفتند برداشتی را که مردم در دوران رسول اکرم (ص) و همچنین در دوران متصل بزمان پیغمبر اکرم از توحید داشتند، آن احساس و آن حساسیت را و آن درک را این مردم نداشتند، احتیاج بتذکر داشت که این درک را پیدا کنند، چیزی نبود که تحریف شده باشد، تا بخواهند آنرا تصحیح کنند.

بر خلاف دوران های بعد، مانند دوران امام صادق (ع) که مسئله این طور نبود. در آنوقت متفلسفین و متفکرینی از اسلامی ها پیدا شده بودند، که

تحت نامهای گوناگونی در مساجد بزرگ، مثل مسجد مدینه و حتی مسجد الحرام و مثل مسجد شام می نشستند، و عقاید و افکار انحرافی را تدریس می کردند. آنجا مثل «ابن ابی العوجائی» پیدا میشد که زندقه، یعنی بی اعتقادی بخدا را تدریس و بیان میکرد، استدلال میکرد. لذا شما در بیانات امام صادق (ع) که نگاه کنید می بینید که توحید و نبوت و امانت آن بصورت استدلالی بیان می شود. احتیاج به این هست که در مقابل استدلال خصم، استدلال بیاید در بیانات امام سجاد (ع) چنین چیزی نیست. حضرت نهی خواهد بصورت استدلالی مطالب اسلامی را بیان کند، بلکه بسادگی آوری و اشاره می کند. «در قبر از تو راجع بتوحید و نبوت می پرسند، می بینید این برای اینست که يك تکانی بخورد و برود دنبال این مسئله، و این چیزی را که در ذهنش بدبیت فراموشی سپرده شده است، مجدداً بیاد بیاورد.

خلاصه مطلب این که، در دوران امام سجاد (ع) چیزی که حاکی از برگشت از تفکرات اسلامی حتی بوسیله حکام باشد، وجود ندارد. البته در يك مورد بنظر من می رسد و آن شعر یزید است، که یزید در مجلسی که اسرای اهل بیت را وارد کردند، شعری از روی سر مستی خواند و گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا - خبر جاء ولا وحی نزل

یعنی بنی هاشم با حکومت بازی میکردند و مسئله دین و وحی... در کار نبود. در این مورد هم میتوان گفت که اگر غلطی کرده، مست بوده و در حالت مستی این سخن را گفته است. و الا حتی مثل خود عبد الملك یا حجاج، کسانی نبودند که آشکارا با اندیشه توحید یا اندیشه نبوت مخالفت کنند. عبد الملك مروان کسی بود که آنقدر تلاوت قرآن میکرد که یکی از قراء قرآن شناخته شده بود. منتهی وقتی که باو خبر دادند تو خلیفه شدی و بحکومت رسیدی، قرآن را بوسید و گفت:

هذا فراق بینی و بینک

یعنی دیگر دیدار من و تو بقیامت افتاد. حقیقت هم همین بود که دیگر بقرآن مراجعه نمی کرد. حجاج بن یوسف که شما شنیدید این همه ظالم بوده و یقیناً آن مقدار که شما شنیده اید، کمتر از ظلم واقعی اوست و وقتی بر منبر خطبه می خواند در خطبه هایش مردم را امر به تقوای خدا میکرد. بنابراین آنچه که در زندگی امام سجاد (ع) وجود دارد، یاد آوری اندیشه های اسلامی و تذکر دادن آنها به مردم بود، تا فکر مردم را از آب و گل جریانها و انگیزه های مادی خارج کند، و بفکر خدا و دین و قرآن بیاورد.

نکته دوم همانی است که قبلاً اشاره کردم که امام در این بیان عمومی هم ناگهان بر روی مسئله امامت تکیه می کند. یعنی در خلال مسائل اسلامی که می گوید، مثل این است که مثلاً در دوران رژیم گذشته کسی باشما اینجوری حرف بزند، آقایان بفکر خدا باشید، بفکر مسئله توحید باشید، بفکر مسئله نبوت باشید به فکر مسئله حکومت باشید... ببینید عیناً امامتی که ما اینجا داریم بی بیان امام سجاد می فهمیم. می بینیم همین کلمه حکومت در دوران رژیم گذشته است، که چیز خطرناکی بود. اگر کسی می خواست اینجا بگوید مردم بفکر مسئله حکومت باشید، ایسن حرفی نبود که دستگاه باسانی از آن بگذرد. اما وقتی بزرگان موعظه، در زبان يك آدم زاهد و عابد، بیان میشود، برای دستگاه يك مقداری قابلیت قبول پیدا میکند. یعنی این قدر حساسیت برانگیز نیست. این يك نوع، نوع دوم از بیانات امام سجاد (ع) آن بیاناتی است که خطاب بیک عده خاصی است، مشخص نیست خطاب بکسیست. اما کاملاً مشخص است که خطاب بیک عده ای است که آن عده با دستگاه حاکم مخالفتند. آنها کسی میتوانند باشند...؟

کادر سازی

در مطالب نقل شده از امام سجاد (ع) ما چند نوع مطلب مشاهده می‌کنیم: یک نوع آن، بیاناتی است که خطاب به عامه مردم است و از خود بیان هم پیدا است که شنونده و خواننده آن بیان، عده خاصی از نزدیکان و خصیصین و از کادرهای امام نیستند. برای این نوع نمونه‌ای آوردیم.

نوع دوم، بیاناتی است که خطاب به عده خاصی است. گرچه مشخص نیست که خطاب به کیست، اما کاملاً مشخص است که خطاب به عده‌ای است که آن عده بادستگاه حاکم مخالف بودند. و در حقیقت آن‌ها پیروان امام و معتقدین به حکومت اهل بیت (ع) بودند.

در کتاب تحف العقول، خوشبختانه یک نمونه از این نوع بیانات امام سجاد (ع) وجود دارد. (اینکه می‌گوییم یک نمونه، وجود دارد زیرا اگر در کتابهای دیگر هم بگردیم بیش از این نمونه‌های معدود از امام سجاد چیزی نمیتوان یافت) اما انسان میتواند احساس کند که در زندگی امام سجاد از اینگونه نمونه‌ها فراوان بوده، منتها در پیش آمد ها و حوادث گوناگونی که در آن دوران رخ می‌نموده، در اختناقها، حمله کردن ها، اذیت کردنها، کشتن‌ها و شهادت‌های اصحاب ائمه، این آثار از بین رفته و این مقدار کم بدست ما رسیده است.

نوع دوم اینگونه شروع می‌شود:

كفا نالله و اياكم كيد انظالمين و بغى الحاسدين و بطش الجبارين

سخن و خطاب، این چنین است: خدا ما و شما را از کید ستمگران

و از سرکشی حسودان و از حرکات جبارانه جباران محفوظ بدارد. خود خطاب نشان می‌دهد که امام و این جمع در این جهت شریکند یعنی همگی مورد خطر و در معرض تهدید از طرف دستگاه حاکمه‌اند. و پیدا است که این مسأله مربوط به عده خاصی است و آن عده عبارتند از: مؤمنین به اهل بیت و دوستان و نزدیکان آنان. در این نوع، خطاب با «ایها المؤمنون» شروع میشود. اگر در آن خطاب قبلی «ایها الناس» و در بعضی از موارد «یا ابن آدم» بود، در اینجا «ایها المؤمنون» است. یعنی امام (ع) اعتراف میکند به ایمان کسانی که این خطاب به آنها صادر شده است. آن مؤمنان واقعی که به اهل بیت و اندیشه اهل بیت، ایمان داشتند.

در اینجا که امام شروع به سخن گفتن مینماید، سخن امام هم دلیل بسیار روشنی است بر اینکه مخاطبان، مؤمنان، یعنی نزدیکان به اهل بیت اند

لا یتننکم الطواغیت و اتباعهم من اهل الرغبة فی الدنیا: المسائلون

ایها ، المفتنون بها ، المقبولون علیها

طاغوتها شمارا فریب ندهند، و پیروان طاغوتها از دنیا پرستان و دنیاگرایان و دنیا نرینگان و دنیا شتابندگان.

در اینجا آن نوا و آهنگ اصلی در خطاب باین مؤمنین، حفظ آنان و ساختن کادرهای لازم برای آینده است، پیدا است که در جریان درگیری شدیدی که در باطن، میان طرفداران ائمه (ص) و طرفداران طواغیت وجود داشته طرفداران ائمه از محرومیت‌های بسیاری رنج می‌بردند. همانند دوران مبارزه خودمان: کسانی که قبل از پیروزی انقلاب مبارزه میکردند طبعاً آسایشهای کسانی را که مبارزه نمی‌کردند نداشتند، بلکه دائماً در زندان، تبعید، ترس، زیر شکنجه و پا در فرار بودند. اگر کاسب بود برایش برگه مالیاتی می‌آوردند. بیشتر از آن مقداری که می‌بایست بپردازد

اگر دانشجو بود دائماً زیر نظر و تحت تعقیب و احیاناً اخراج از دانشگاه ، اگر طلبه بود در چاک فرار ، بازداشت و یا تبعید ، اگر اداری بود در حال معزول بودن و معلق شدن و غیر ذلك . یعنی در هر قشری از قشرها در دوران رژیم گذشته ، اگر کسی اهل مبارزه بود نوعی ناکامی در زندگی مادیش و جسد داشت . حتی کسانی که علاقمند به انقلاب بودند و مبارزه میکردند از رفتن حج - مثلاً محروم میماندند! با اینکه مکه رفتن يك کار عبادی است اما کسی که آن روز با دستگاه مبارزه می کرد اجازه مکه رفتن پیدا نمی کرد یا خیلی بزحمت پیدا می کرد و همچنین اجازه هیچ مسافرتی باو نمیدادند یا خیلی به زحمت می دادند .

طبیعتاً آن عده ای که اهل مبارزه اند يك ناکامیهای در زندگی معمولی شان دارند ، در حالی که دیگران از آسایشها و رفاههای زیادی برخوردارند . خطر بزرگی که مبارزین را تهدید میکند اینست که اینها به آن رفاه گرایش پیدا کنند ، رفاهی که جز به قیمت دست شستن از مبارزه مقدس بدست نخواهد آمد .

امام (ع) در این بیان ، بیشترین تکیه اش روی این نکته است که مردم را از رفاه معمولی این زندگی های جلوه دار و متأللی کاذب معمولی که جز به قیمت نزدیک شدن به طواغیت بدست نمی آید برخوردارد . لذا شما در همین بیان و در بسیاری از بیانات و روایات کوتاه امام سجاد (ع) که نقل شده است این آهنگ رامی بینید و بگوش شما می خورد که امام . مردم را از دنیا پرهیز میدهد .

از دنیا پرهیز دادن یعنی چه ؟ یعنی مردم را از جذب شدن بجزایانی که بانسان رفاه می دهد تا ایمان را بگیرد و باو امتیاز میدهد تا از تندی مبارزه او بکاهد ، مصون و محفوظ بدارد و این در خطاب به مؤمنین است . امام در خطاب

به عامه مردم این جهت کمتر بچشم منی خورد . در خطاب به عامه مردم همان طور که قبلاً گفته شد ... آنچه که بیشتر بچشم می خورد اینست که : مردم ! متوجه خدا باشید ، متوجه قبر و قیامت باشید ، خودتان را برای فردا آماده کنید و مانند آن .

بنابر این مقصود امام از این نوع دوم از سخن گفتن چیست ؟ مقصود کادر سازی است . امام می خواهد از مؤمنین کادرهای لازم را برای هنگام لازم بسازد ، لذا اینها را از جذب شدن به قطبهای قدرت و جذب شدن به رفاه کاذب بر حذر می دارد . و بارها در این نوع دوم از رژیم حاکم یاد می کند ، در حالی که در بیان قبلی باین صراحت نبود ولی این جا حضرت سجاد (ع) بارها از دستگاه حاکم بازشتی یاد میکند و آنرا در کنار شیطان میگذارد . مثلاً اینجا می فرماید :

وان الامور الواردة علیکم فی کل یوم ولیلة من مظلمات الفتن و
حوادث البدع و سنن الجور و بوائق الزمان

— آنچه که بر شما هر روز و هر شب وارد می شود از فتنه های تاریک از بدعت های جدید ، بدعت هایی که دستگاههای ظالم بوجود می آورند ، از سنت های ظالمانه و از سختی های دوران .

«و هیبة السلطان» از اظهار هیبت و قدرت سلطان «و وسوسة الشیطان» امام بلافاصله بعد از سلطان ، و وسوسة شیطان رامی آورد یعنی با کمال صراحت حاکم وقت را در اینجا مورد توجه قرار می دهد و او را در کنار شیطان میگذارد و در ادامه سخن جمله بسیار جالبی است که چون خیلی مهم است نقل می کنم و این جمله حاکی از آن مطلبی است که قبلاً گفتیم :

لتشبط القلوب عن نیتها

این حوادثی که در زندگی شب و روز انسان پیش می آید - در دوران

خفقان - دلها را از آن نیست و جهتی که دارند باز میدارد و از آن انگیزه و نشاط مبارزه می‌اندازد .

وتذهیبا عن موجود الهدی

موجودیت هدایت را ، یعنی آن هدایتی که الان در جامعه وجود

دارد آنرا از یاد اینها میبرد

ومعرفة اهل الحق

و آنها را از شناسائی اهل حق بفراموشی می سپارد و نمی گذارد

که اهل حق در یاد اینها بمانند .

حضرت سجاده (ع) در همان روای که قبلا گفتم دارد اینها را موعظه

میکند که مبدا اینگونه حوادث زندگی شما را از آن خطی که دارید به

فراموشی بيفکنند و آنرا از یاد شما ببرد... امام بارها از سلطان و حاکم جور

یادمیکند. و باز جای دیگری می فرماید :

و ایامک وصحبة المعاصین و معونة لظالمین

مبدا که با گناهکاران هم‌نشین شوید ، مراد از گناهکاران چه کسانی

هستند ؟ همان کسانی که جذب دستگاه ظلم عبدالملکی شده‌اند . مبدا

نزدیک آنها بروید. مبدا به ستمگران کمک کنید .

شما درست امام سجاده (ع) را در این چهره ترسیم کنید و ببینید از

امام سجاده ، چگونه شخصیتی در ذهنتان تصور می کنید؟ آیا باز هم همان امام

مظلوم کم حرف بیماری که هیچ به کار زندگی کار ندارد در ذهنتان مینشیند؟

امام يك عده از مؤمنین و دوستان و طرفداران و هواداران خودش را جمع

کرده و در دبا این کیفیت آنها را از نزدیک شدن به دستگاههای ستمگر زمان

و از فراموش کردن مبارزه منع و نهی میکند و نمی گذارد که آنها از طریق

مبارزه منحرف بشوند . امام دارد آنها را شاداب و باطراوت و سرزنده نگه

می دارد برای روزی که وجودشان بتواند در راه ایجاد حکومت اسلامی مؤثر باشد .

فلسفه امامت از دیدگاه امام

از جمله چیزهایی که در این بخش از بیانات امام سجاده (ع) بنظر

خیلی جالب و مهم آمد يك قسمتی است که از تجربه‌های گذشته پیروان اهل

بیت (ع) یاد می کند . در این بخش ، امام سجاده به مردم میگوید: شما یادتان

است (یا خبر دارید) که در گذشته چه قدر فشار از سوی حکام جائز بر شما وارد

آمد؟ منظور فشارهایی است که بر پیروان اهل بیت در دوران معاویه، یزید

و مروان پیدا شد . اشاره امام به واقعه حره ، واقعه عاشورا ، شهادت حجرین

عدی و رشید حجری و دهها حادثه مهم و معروف دیگری است که پیروان

اهل بیت در طول زمان گذشته ، آنها را تجربه کرده بودند و در ذهنشان بود .

امام میخواهد از تجربه‌های گذشته و از یادآوری این خاطرات تلخ ، این مردم

را در مبارزه شان ثابت قدم تر کند. باین عبارت توجه کنید :

فقد لعمری استدرتم من الامور الماضية في الايام الخالية، من الفتن

التهراکمة والانهماک فیها ما تستدلون به علی تجنب الغواة و ...

به جان خودم قسم ، شما از جریانهای گذشته در دورانهای پیشین

که پشت سر گذاشته‌اید، از فتنه‌های انباشته و متراکم ، و غرق شدن در این

فتنه‌ها ، حوادث و تجربه‌هایی را میتوانید از آن آزمایشها استفاده کنید و به

آنها استدلال بر اجتناب و دوری از گمراهان و اهل بدعتها و مفسدین در زمین

بنمائید .

یعنی شما تجربه در دستتان هست و میدانید که اهل بغی و فساد - یعنی همین حکام جور - هنگامی که مسلط شوند باشما چگونه عمل خواهند کرد؟ شما - با استناد به آزمون گذشته - هم اکنون میدانید که باید از اینها جدا شوید و از اینها فاصله بگیرید و در مقابل اینان صف آرائی کنید .

امام در خلال این بیان ، مسأله امامت را بصورت صریح مطرح می کند. یعنی همان مسئله خلافت و ولایت بر مسلمین و حکومت بر مردم و اداره نظام اسلامی . امام سجاد (ع) این جا مسئله امامت را بصراحت بیان میکند در صورتی که در آن دوران به آن صراحت نمی توانست این گونه مطالب را برای عامه مردم مطرح کند. می فرماید:

فقدموا امر الله وطاعته و طاعة من اوجب الله طاعته

- فرمان خدا و اطاعت او را مقدم بدانید و همچنین اطاعت کسی را که خدا اطاعت او را واجب کرده است .

امام در اینجا فلسفه و مبنای امامت را از نظر شیعه معین می کند چه کسی باید بعد از خدا مورد اطاعت قرار گیرد؟ کسی که خدا اطاعت او را واجب کرده است اگر مردم آن زمان می خواستند روی این مسأله فکر کنند خیلی آشکارا به این نتیجه میرسیدند که اطاعت عبدالملك واجب نیست ، چون ممکن نیست خدا اطاعت عبدالملك را واجب کرده باشد. عبدالملك با آن همه ظلم و جور و فساد و بغی ، پیداست که شایسته اطاعت نیست. امام این جا مسأله امامت را ذکر می کند، سپس برای این که تنها شبهه ای هم که در ذهن مستمعانشان وجود دارد از بین برود می فرماید :

ولا تقدموا الامور الوارده عليكم من طاعة الطواغيت و فتنة زهرة

الدنيا بين يدي امر الله و طاعته و طاعة اولي الامر منكم

آنچه که بر شما پیش می آید از طاغوتها - یعنی عبدالملكها - آنرا

در قبال اطاعت خدا و مقدم بر اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت اولی الامر واقعی قرار ندهید. امام در این بخش از بیانات خود نیز مسأله امامت را صریحاً مطرح می کند. حضرت هم در آن بیان قبلی و هم در این بیان به دو مسأله اساسی توجه می کنند در این دو بیان به دو جریان از آن سه جریانی که قبلاً اشاره کردم اشاره شده است که یکی بازنگری و تجدیدذهنی افکار و معتقدات اسلامی مردم و آنان را ب فکر عقاید اسلامی انداختن و به بازنگری دین و ادار و تشویق کردن است و دیگری بعد مسأله سیاسی ولایت امر یعنی مسأله حکومت و فرماندهی نظام اسلامی است .

امام آن روز مردم را به این دو مسأله آشنا می کنند ، در حقیقت دارند برای آن نظام مورد نظر خودشان که نظام علوی و نظام الهی اسلامی است تبلیغات می کنند.

نروم تشکیلات

بگفت يك نوع دیگر از بیانات امام سجاد (ع) از این دو تا جالب تر است آن نوع ، بیاناتی است که تقریباً امام بطور صریح مردم را به داشتن يك تشکیلات اسلامی ویژه دعوت میکند. البته این دعوت تنها از مردمی است که وابسته به آن بزرگوارند و الا اگر میخواستند مردمی را که جزو عامه مردمند بیک چنین تشکیلاتی دعوت کنند ، این دعوت افشا میشد و برای حضرت خیلی هم دشواری پیش میآمد از این نوع بساز يك نمونه اش

خوشبختانه در تحف العقول هست که در اینجا نقل می‌کنیم.^۱

امام چنین شروع می‌فرماید :

ان علامة الزاهد من فى الدنيا الراغبين فى الآخرة، تركهم كل خليط و
خليل ورفضهم كل صاحب لا يريد ما يريدون.

نشانه زهدان در دنیا که از دنیا چشم پوشیده و به آن بی‌رغبتند، این است که هر دوست و یاری را که با آنان هم عقیده و هم فکر و هم دل و هم خواست نیست، او را ترك می‌کنند. این آشکارا دعوت به يك تشکیلات شیعی است.

اینها در این بیان می‌آموزند کسه بایستی به‌دیگرانی که خواسته آنها را دنبال نمی‌کنند، انگیزه آنها را ندارند دنبال حکومت علوی و حکومت حق نیستند باید با آنها غریبه و بیگانه باشند. البته رفت و آمد و معاشرت دارند اما این معاشرت مثل معاشرت ملت ایران است در دوران قبل از انقلاب با آن ... مثلاً بمقال سرگذر که میدانستند ساواکی است یا فلان که معلوم بود مواظب کار مردم است.

امام می‌فرماید: رفت و آمد و برخورد شما با کسانی که اراده شما و فکر و راه شما را نمی‌پسایند و ندارند و هدف نمی‌گیرند، بایستی رفتاری

۱ - متأسفانه باید بگویم در تیرهای اینگونه بیانات امام سجاد (ع)

(که محدثین انتخاب کرده‌اند) هیچکدام اشاره‌ای به آن محتوایی که ما اشاره کردیم ندارد. غالباً اینها را هم ذیل عنوان زهد ذکر کرده‌اند. البته زهد واقعی هم همین است. منتها آن برداشتی که معمولاً از زهد میشده آن برداشت اینجا از این گفته نمیشود و باید اشاره‌ای هم میشد که امام (ع) در این بیانشان دارند به مسائل سیاسی اشاره میکنند.

غریبه‌وار و بیگانه‌وار باشد و آنها را باید ترك کرد.^۱

نوع دیگر از بیانات امام مطالب کلی است که این جنبه‌های خاصی که من بدان اشاره کردم در آن نیست. مثل رساله حقوق امام سجاد (ع) امام سجاد يك نامه‌ای دارند که این نامه خیلی مفصل است و به اندازه يك رساله واقعی به اصطلاح ما است. رساله یعنی نامه و اینکه می‌گویند رساله الحقوق یعنی نامه حضرت که بیکی از دوستانشان نوشته‌اند و در آن حقوق افراد و اشخاص را بر یکدیگر ذکر کرده‌اند. اما واقعاً به قدر يك رساله مصطلح امروز ما میشود و اگر ترجمه و چاپ شود خودش يك کتاب میشود و شاید هم چاپ شده باشد.^۲ در اینجا امام از تمام حقوقی که افراد و اشخاص بر یکدیگر در سمتهای گوناگون دارند یاد میکنند. مثلاً حق خدا بر توحق

۱ - بنظر من از این قبیل بیان هم در کلمات امام سجاد و هم در کلمات ائمه دیگر باز میتوان یافت و در کلمات ائمه دیگر زیاد است. البته من در زندگی امام صادق - صلوات الله علیه - و همچنین در زندگی امام باقر (ع) و نیز در زندگی حداقل سه چهار نفر از ائمه بعد از امام صادق یافته‌ام. حتی نشانه تشکیلات منظمه و تشکیلات اسلامی را در کلمات امیر المؤمنین (ع) هم من رد پایش را پیدا کرده‌ام، که البته اینجا دیگر جای بحث نیست و مفصل است. من خیال می‌کنم در يك جزوه‌ای که از یکی سخنرانهای قبلی من تنظیم شده بنام پیشوای صادق ذکر کرده‌ام. البته آنکه چاپش کرده بدون اجازه من و با غلط و اشتباه چاپ کرده‌ام الان دارم می‌گویم که این کتاب بدون اجازه من چاپ شده و غلط هم چاپ شده و ناقص هم هست. یعنی آنچه چاپ شده يك سوم آنچه من میخواستم بگویم نیست. در همان کتاب من شواهدی را ذکر کرده‌ام که ائمه (ع) بیانات و اظهاراتی در مورد تشکیلات و ایجاد «سازمان اسلامی» داشته‌اند.

۲ - در نجف چاپ شده است با شرح بزبان عربی به نام رساله الحقوق

توسط آقای سید حسن قباچچی.

اعضا و جوارحت، حق گوشت، حق چشمت، حق زبانت، حق دستت. اینها چه حقوقی بر تو دارند. سپس حق حاکم جامعه اسلامی بر تو، حق تو بر حاکم جامعه اسلامی، حق تو بر دوستانت، حق تو بر همسایگانت، حق تو بر خانوادهات. تمام اینگونه حقوقی که تنظیم کننده مناسبات میان افراد در نظام اسلامی است در این رساله بیان شده است. اما، خیلی آرام و بدون اینکه نامی از حکومت و مبارزه و نظام آینده بیاورد، در این نامه مبانی مناسبات نظام آینده را ذکر کرده است که اگر يك روزی نظام حکومت اسلامی در دوره خود امام سجاد - که البته احتمالش تقریباً منتفی بود - یا در دوره‌های بعد پدید آمد، از پیش در ذهن مسلمانها مناسبات جاری بین مردم در آن نظام شکل گرفته و منظم شده باشد. یعنی مردم را با اسلامی که حکومتش در آینده بوجود خواهد آمد، آشنا میکند. این هم یک نوع دیگر از بیانات امام سجاد (ع) است که خیلی است.

یک نوع هم آن چیزی است که شما در صحیفه سجادیه می بینید که بحث از صحیفه سجادیه، بحث بسیار مشروح و مفصلي است و شایسته است کسانی روی کتاب شریف صحیفه سجادیه کار کنند. صحیفه سجادیه مجموعه ایست از دعا در باره همه موضوعاتی که انسان در يك زندگی بیدار و هوشمندانه به آن موضوعات توجه دارد. بیشترین تکیه در این دعاها به روابط قلبی و ارتباطات معنوی انسان است. مناجاتهای گوناگون، دعاها گوناگون، خواسته‌های معنوی و تکامل زای فراوان و بیشمار در این کتاب هست و امام در ضمن این دعاها و بزبان دعا انگیزه‌های يك زندگی اسلامی را در ذهن مردم بیدار و زنده میکند.

یکی از نتایجی که دعا میتواند داشته باشد و بارها آنرا ما تکرار کردیم این است که انگیزه‌های سالم و صحیح را در دلها بیدار میکند.

وقتی میگوئید :

اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا

خدا یا عاقبت کار ما را نیک کن، این دعا یاد عاقبت امر را در دل شما زنده میکند و شما را بیدار عاقبت می اندازد. انسان گاهی از عاقبت خودش غافل میماند. فعلا دارد زندگی میکند و میگذراند و توجه ندارد که عاقبت در سر نوشت انسان تعیین کننده و نقش دهنده و مهم است. وقتی این دعا را کردید، ناگهان شما را بیدار میاندازد و انگیزه توجه به عاقبت امر را در شما بیدار میکند و شما میروید دنبال این که عاقبت امرتان را خوب کنید، ولی چگونه خوب کنید، این بحث دیگری است. تنها خواستم مثالی بزنم تا توجه شود که دعا چگونه انسان را به انگیزه‌های درست و صادق متوجه میکند. آری يك کتاب صحیفه سجادیه از اول تا آخر پر از انگیزه‌های شریف دعائی برای انسانها است که اگر انسان بدانها توجه کند واقعا همین صحیفه سجادیه کافیست که يك جامعه را توجه دهد و اصلاح و بیدار کند.

از اینها که بگذریم روایات کوتاه فراوانی از امام سجاد (ع) نقل شده است، من يك نمونه اش را در بحثهای قبلی آوردم که متأسفانه در مجله اشتباه چاپ شده بود :

اولا حر يدع هذه المماظة لاهلها

«لماظة» یعنی پس مانده دهان سگ. چقدر این بیان مهم است : - آیا يك آزاد مرد (انسان آزاده‌ای) نیست که این پس مانده دهان سگ را برای اهلش بگذارد! پس مانده دهان سگ چیست؟ همین زخارف دنیوی، کاخها، تشریفات و این چیزهایی که همه دلهای ضعیف در دوران عبدالملك جذب آن میشدند. اینها را میگویند پس مانده دهان سگ. همه کسانی که نوکری عبدالملك یا نوکری نوکرانش یا حرکت در جریانش را

میخواستند میفرماید: دنبال این پس مانده‌های دهان سگ نباشید ای مؤمنان تا بدینوسیله جذب عبدالملک نشوید. از اینگونه بیانات انقلابی و جالب در سخنان امام سجاد (ع) زیاد است، که انشاءالله بدانها خواهیم رسید. و از این قبیل است شعرهای آنحضرت. حضرت سجاد شاعر هم بوده‌اند و شعر می‌گفتند و مضامینش هم همین مضامین است که انشاءالله در آینده یاد آور خواهیم شد.

برخورد شدید امام سجاد (ع) با علمای درباری

در ادامه بحث از مسائل مربوط به شرح حال امام سجاد (ع) و شیوه‌های آن حضرت - در اینجا زمینه مساعد برای یک حرکت عظیم اسلامی که میتواند منتهی به حکومت علوی و حکومت اسلامی بشود هستیم و آن را بیان می‌کنیم:

بطور خلاصه، این شیوه‌ها در «تبیین و توضیح» برای عده‌ای و در «راهنمایی و راهگشایی برای گروهی دیگر خلاصه میشود. یعنی امام سجاد را در تصویری که کردیم، بصورت انسان بردبار و صبوری می‌یابیم که در طول ۳۰ تا ۳۵ سال سعی میکند تا زمینه شدیداً نامناسب جهان اسلام را به سمتی سوق دهد که در آن میان، خود آن حضرت و یاجانشینانش بتوانند فعالیتها و تلاشهای اصلی و نهائی را برای ایجاد جامعه اسلامی و حکومت اسلامی بوجود آورند. اگر ۳۵ سال تلاش امام سجاد را از زندگی ائمه (ع) قطع کنیم، قطعاً به آنجائی نخواهیم رسید که امام صادق (ع) رفتاری آنچنان صریح و آشکار با حکومت اموی یا بعدها با حکومت عباسی داشت.

برای ایجاد يك جامعه اسلامی، زمینه فکری و ذهنی از همه چیز لازم‌تر و مهمتر است و این زمینه ذهنی و فکری در آن شرایطی که آن روز در عالم اسلام وجود داشت، کاری بود که بایستی در طول سالیان درازی انجام بگیرد، و این همان کاری بود که امام سجاد با همه زحمت و توان فرسائی بعهده گرفت.

در کنار این، تلاشهای دیگری را در زندگی امام سجاد می‌یابیم که در حقیقت، نشان دهنده پیشرفت آنحضرت در زمینه قبلی است. قسمت عمده این تلاشها، سیاسی و گاهی بسیار حاد است يك نمونه آن را، در برخورد امام سجاد - با علمای وابسته و محدثین بزرگی که برای دستگاه حکومت فعالیت می‌کردند - می‌توانیم ببینیم این بحث، در زمینه این برخورد است:

یکی از شورانگیزترین مباحث زندگی ائمه - علیهم السلام - بحث از برخورد این بزرگواران با سررشته‌داران فکر و فرهنگ در جامعه اسلامی یعنی علماء^۱ و شعرا است. اینها کسانی بودند که فکر و جهت ذهنی مردم را هدایت می‌کردند، و آنان را با وضعی که خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس میخواستند در جامعه حاکم باشد عادت می‌دادند و نسبت به آن وضع مطیع و تسلیم می‌ساختند این‌طور برخورد در زندگی امام سجاد - همانند دیگر امامان (ع) يك بخش جالب و مهم بود.

۱ - وقتی می‌گوئیم علماء منظورمان علمای دین در آن زمان است که عبارت بودند از: محدثین، مفسرین قراء، قضات و زهاد.

نیاز ستمگران به جعل حدیث

همانگونه که میدانیم خلفای ستمگر و جائز برای اینکه بتوانند بر مردمی که منتقد به اسلام بودند، حکومت داشته باشند، چاره‌ای نداشتند جز اینکه ایمان قلبی مردم را نسبت به آن چه که میخواستند انجام دهند، جلب کنند. زیرا آن روز هنوز زمان زیادی از صدر اسلام نگذشته بود و ایمان قلبی مردم به اسلام به قوت خود باقی بود اگر مردم می‌فهمیدند بیعتی که با این ظالم کرده‌اند بیعت درستی نیست، و این ظالم شایسته خلافت رسول الله (ص) نیست بدون شك تسلیم او نمی‌شدند. اگر این مطلب را نسبت به همه مردم نپذیریم، مطمئناً در جامعه اسلامی افراد زیادی بودند که از روی ایمان قلبی، وضع غیر اسلامی دستگاه خلفا را تحمل می‌کردند یعنی تصور می‌کردند که این وضع اسلامی است. بهمین جهت بود که خلفای جور، حداکثر استفاده را از محدثین و علمای دینی آن زمان می‌کردند، و آنها را به آنچه که خود مایل بودند وادار می‌ساختند، و از آنها میخواستند، احادیثی را از زبان پیامبر و صحابه بزرگ آن حضرت طبق میل و خواسته آنها - جعل کنند.

نمونه‌هایی از جعل حدیث :

در این زمینه مواردی داریم که خیلی تکان دهنده است. به عنوان نمونه این حدیث را نقل می‌کنم :

در زمان معاویه، يك نفر با كعب الاحبار برخورد کرد. كعب الاحبار برای اینکه با معاویه و زمامداران شام رابطه‌ای صمیمانه داشت، از این شخص پرسید : اهل کجا هستی ؟

- اهل شام هستم.

- شاید تو از آن لشگریانی هستی که هفتاد هزار نفر آنها بدون حساب

وارد بهشت می‌شوند (!)

- آنها چه کسانی هستند ؟

- آنها اهل دمشق‌اند.

- نه، من اهل دمشق نیستم.

- پس شاید تو از آن لشگریانی هستی که خدا هر روز دوباره آنها

نگاه می‌کند (!)

- آنها چه کسانی می‌باشند ؟

- اهل فلسطین!

شاید اگر آن مرد، می‌گفت: اهل فلسطین نیستم، کعب الاحبار برای

هر يك از اهالی بعلبک، طرابلس و بقیه شهرهای شام احادیثی نقل می‌کرد

که حاکی از این بود که اینها مردم برجسته و شایسته‌ای هستند! اینها اهل

بهشت‌اند! کعب الاحبار این احادیث را یا برای تعلق به امرای شام جعل می‌کرد

که از این طریق کمک بیشتری از آنها دریافت کرده و محبت آنها را جلب

۱- کعب الاحبار يك نفر یهودی بود که در زمان خلیفه دوم مسلمان شد.

و شدیداً نسبت به احادیث او سوءظن وجود دارد، نه فقط در بین شیعیان بلکه

حتی بسیاری از اهل سنت نیز نسبت به احادیث او همین گمان را دارند که او از

روی دشمنی و عناد با اسلام احادیثی را جعل کرده است. البته برخی از اهل سنت

او را قبول دارند.

کند، یا اینکه باید ریشه‌های این عمل را در دشمنی و عناد او نسبت به اسلام بدانیم که میخواست احادیث اسلامی را تخریب کند تا اینکه اقوال پیامبر به آسانی شناخته نشود.

در کتب تذکره و رجال و حدیث از این قبیل داستانها زیاد است. از آن جمله است داستان آن امیری که پسرش به مکتب خانه رفته بود و مکتب‌دار، پسر او را زده بود. وقتی پسر گریبان به منزل برگشت و به پدرش گفت که امروز مکتب‌دار مرا زده است. پدر عصبانی شده گفت: الان میروم و میگویم يك حدیثی علیه این مکتب‌دار بسازند که دیگر این مکتب‌دار از این غلطها نکند !!

از این داستان معلوم میشود که آنقدر جعل حدیث برای آنها آسان بود که حتی به خاطر ترحم بر اشک کودکشان، يك حدیث علیه مکتب‌دار یا شهری که مکتب‌دار از آنجا است، درست می‌کردند. در هر صورت، این وضعیت موجب شده بود که يك ذهنیت و فرهنگ بسیار مخلوط، معمول و نادرست از اسلام، در جهان اسلام وجود داشته باشد، و منشاء این ذهنیت غلط، همان محدثین و علمائی بودند که در خدمت قدرتمندان و صاحب‌منصبان آن زمان بودند. بنابراین، در چنین وضعیتی، برخورد با این دسته، يك عمل بسیار مهم و تعیین‌کننده است.

چند حدیث جعلی از محمد زهری

اینک نمونه‌ای از این برخورد، در زندگی امام سجاد (ع) ذکر می‌کنیم: این برخورد مربوط است به برخورد امام با محمد بن شهاب

زهری.

محمد بن شهاب زهری نخست یکی از نزدیکان و شاگردان امام سجاد (ع) بوده است یعنی از کسانی است که علوم را از امام فرا گرفته و احادیثی را نیز از امام سجاد نقل کرده است، ولی تدریجاً به خاطر جرأتی که داشته به دستگاه خلافت نزدیک میشود و در خدمت این دستگاه قرار می‌گیرد، و از زمره علماء و محدثینی در می‌آید که ائمه (ع) در مقابل آنها قسراً می‌گرفتند.

برای اینکه بیشتر به وضع محمد بن شهاب زهری آشنا شویم چند حدیث در باره او نقل می‌کنیم.

یکی از آن احادیث، این است که وی می‌گوید:

«كنا نكره كتابا لعلم حتى اكرهنا عليه هؤلاء الامراء فرأينا ان لا يمنعه

احد من المسلمین ۲

در آغاز ما از نگارش دانش خشنود نبودیم تا اینکه امیران و حکمرانان ما را وادار به نوشتن آنچه از دانش می‌دانستیم نمودند تا بصورت کتاب درآید. سپس ما چنین اندیشیدیم که هیچ مسلمانی را از این کار منع نکنند و همواره علم و دانش نوشته شود. از این سخن چنین بر می‌آید که تا آن وقت، بین این دسته از محدثین معمول نبوده که آنچه را از احادیث می‌دانند بنویسند، همچنین به روشنی مشخص میشود که محمد بن شهاب زهری در خدمت امرا بوده و آنها او را وادار به نگارش احادیث به میل

۱- گاهی محمد بن مسلم زهری نیز به او می‌گویند یعنی اسم پدر او گاهی شهاب و گاهی مسلم ذکر می‌شود و احتمالا یکی اسم پدرش و دیگری لقب پدرش می‌باشد.

خودشان می کردند .

يك نفر به نام «معمّر» می گوید: ما خیال میکردیم که از زهری حدیث بسیاری نقل کرده ایم تا اینکه ولید^۱ کشته شد. پس از کشته شدن ولید، دفترهای زیادی را دیدیم که بر چهار پایان حمل و از خزائن ولید خارج میشد، و می گفتند که: اینها دانش زهری است^۲ یعنی زهری آنقدر کتاب و دفتر - برای ولید و به خواسته او - از حدیث پر کرده بود که وقتی میخواستند آنها را از خزائن ولید خارج کنند، ناچار بر چهار پایان حمل میشد. این دفاتر و کتابهایی که به امر ولید پر از حدیث شده و متعلق به او است، چگونه احادیثی خواهد بود؟ بدون شك يك حدیث هم در محکومیت ولید ندارد بلکه عبارت از احادیثی است که بر اعمال ولید و امثال او صحت گذاشته شده است .

حدیث دیگری در باره زهری هست که بدون شك مربوط میشود به دوران وابستگی زهری به دستگاه خلافت: یعقوبی در تاریخش چنین می گوید:

«ان الزهری نسب الی رسول الله (ص) انه قال: لا تشاء الرجال الالی
ثلاثة مساجد: المسجد الحرام ومسجد المدينة والمسجد الاقصی، وان
الصخرة التي وضع رسول الله قدمه علیها تقوم مقام الكعبة» . ۳

یعنی زهری به پیامبر خدا نسبت داده که پیامبر فرموده است: با ایمان و قداست نباید کوچ و عزیمت کرد مگر به سوی سه مسجد: مسجد

۱ - ولید پسر بزرگ عبدالمکمل مروان است که پس از او به خلافت رسید.

۲ - «فإذا الدفاتر قد حملت علی الدواب من خزائنه و يقال هذا من علم

الزهری!»

۳ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۸ به نقل از کتاب «دراسات من الصحیح و الکافی» .

الحرام و مسجد مدینه و مسجد الاقصی و آن سنگی که - در مسجد الاقصی - رسول خدا پای خود را روی آن سنگ گذاشته، جای کعبه قرار می گیرد!! همین قسمت آخر حدیث مورد توجه من است که این سنگ را به جای کعبه حساب می کند و برای آن، همان شرف و ارزش کعبه را قرار داده است!

این حدیث مال آن زمانی است که عبد الله بن زبیر بر مکه مسلط بود، و هروقت مردم میخواستند به حج بروند، مجبور بودند در مکه - منطقه ای که زیر نفوذ عبد الله زبیر است - چند روزی بمانند و این فرصت بسیار خوبی به عبد الله زبیر می داد که علیه دشمنان خودش - و از همه مهمتر عبدالمکمل مروان - تبلیغات کند. و چون عبدالمکمل مایل بود که مردم تحت تأثیر این تبلیغات قرار نگیرند و به مکه نروند، لذا بهترین و آسانترین راه را در این دید که حدیثی جعل کند که آن حدیث شرف و منزلت مسجد الاقصی را به اندازه مکه و مدینه بداند، و حتی آن سنگی که در مسجد الاقصی است به قدر کعبه شرف داشته باشد! در حالی که می دانیم - در عرف و فرهنگ اسلامی - هیچ نقطه ای از دنیا به اندازه کعبه شرافت ندارد و هیچ سنگی در دنیا جایگزین سنگ خانه کعبه و حجر الاسود نمیشود. از این رو، انگیزه جعل این حدیث، همین است که مردم را از رخت بستن و کمر همت بستن به سوی خانه خدا و مدینه - که آنجا هم احتمالاً مرکز تبلیغات علیه دستگاه عبدالمکمل بوده - منصرف کرده و رهسپار فلسطین سازند، زیرا فلسطین جزئی از شام و تحت نفوذ عبدالمکمل بوده است، حال چقدر مردم به این حدیث معمول ترتیب اثر دادند، باید در لابلای تاریخ جستجو کرد که آیا اتفاق افتاد که در برهه ای از زمان مردم بجای رفتن به مکه، به بیت المقدس برای زیارت صخره می رفتند یا چنین چیزی اتفاق نیافتاده است؟! اگر چنین چیزی اتفاق افتاده باشد، باید مجرم اصلی یا یکی از مجرمین را محمد بن شهاب زهری دانست که با جعل

این چنین احادیثی، مردم را اینطور دچار اشتباه می کرد و این فقط به خاطر مقاصد سیاسی اجتماعی دوران بوده است.

پس از اینکه محمد بن شهاب وابسته به دستگاه خلافت میشود، هیچ مانعی نداشته است که علیه امام سجاد (ع) و تشکیلات خاندان علوی هم احادیثی جعل کند، که در این مورد دو حدیث را در کتاب «اجوبه مسائل جار الله» - تألیف مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین - یافتیم که در یکی از این دو روایت، محمد بن شهاب ادعا می کند که امیر المؤمنین (ع) جبری بوده! و به پیغمبر استناد میدهد که مراد از «انسان» در آیه:

«وكان الانسان اكثر شيئا جدلا»

امیر المؤمنین است! - العیاذ بالله.

در روایت دیگری نقل می کند که حمزه سید الشهداء، شراب خورده بود. جعل این دو روایت فقط برای این است که از جبهه قدرتمندان سیاسی که همان عبدالمملک و خاندان بنی امیه می باشند - در مقابل ائمه هدی - علیهم السلام - حمایت شود، و خاندان پیامبر و سلسله اولاد آن بزرگوار را - که در مقابل امویون قرار داشتند - از صورت مسلمانان طراز اول خارج کند و آنان را اینچنین معرفی کند که از جهت دلبستگی و عمل به احکام دین یا در حد متوسطند و یا قاصر و در سطح مردم معمولی و یا پائین تر از آنانند!

این روایت هم نشان دهنده وضعیت محمد بن شهاب زهری در دوران وابستگی او به دربار حکومت است که البته اگر در زندگی زهری مطالعه شود، وضعیت اجتماعی و فکری او کاملاً مشخص میشود و من این را موکول می کنم به کتابهای رجال که شرح حال او را به تفصیل نقل کرده اند.

خوب، چنین شخصی که در دستگاه حکومت قرب و منزلت زیادی دارد و از جساه و جلال و نفوذ فکری در میان مردم برخوردار

است بطور حتم برای انقلاب اسلامی، موجود خطرناکی است و بایستی در برابر او موضعگیری کرد.

موضعگیری کو بنده امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) موضعگیری بسیار سخت و تنیدی در برابر این شخص کرده که این موضعگیری در يك نامه منعکس شده است. البته ممکن است کسی فکر کند که يك نامه مگر تا چه حد می تواند نشان دهنده این موضعگیری تند باشد، اما با توجه باینکه مضمون این نامه نسبت به خود زهری و هم - چنین نسبت به دستگاه حاکم بسیار شدید است، و این نامه منحصر بمحمد بن شهاب نمیشود بلکه بدست دیگران نیز می افتد و بتدریج از زبان، به زبان و از دهان، به دهان می گردد و در تاریخ برای همیشه می ماند - همچنانکه در تاریخ مانده است و امروز پس از گذشت بیش از هزار و سیصد سال، ما در باره این نامه بحث می کنیم - با توجه باین امور، میتوان فهمید که این نامه چه ضربه کاری می تواند بر قدرت شیطانی و مصنوعی اینگونه علماء وارد آورد.

البته این نامه خطاب به محمد بن شهاب است ولی افراد دیگری همانند او را نیز در بر می گیرد. معلوم است که وقتی این نامه بدست مسلمانان بخصوص شیعیان آن زمان برسد، و دست بدست بگردد، چه بی اعتباری شدیدی برای اینگونه افراد درباری بوجود می آورد.

۱ - درجائی دیدم که یکبار محمد بن شهاب وارد مسجد الحرام شد و هیئت حاکمه آنقدر برای او تشریفات چیده بود که وقتی آن عده از علماء و محدثین دیگری که در مسجد بودند این دستگاه را دیدند همه دچار شگفتی شدند.

اینک بخش‌هایی از این نامه را نقل می‌کنیم :
در اول نامه آمده است :

كفا نال الله و اياك من الفتن و رحمتك من النار

خدا ما و تورا از فتنه‌ها نگاه دارد و «تورا از آتش رحم کند.»
در بخش دوم این جمله تنها او را مورد خطاب قرار میدهد ، زیرا
دچار فتنه شدن برای همه است و امام سجاد هم ممکن است به نوعی دچار
فتنه شود ولی در فتنه غرق نمی‌شود و محمد بن شهاب دچار فتنه می‌شود و در
فتنه غرق می‌شود، اما آتش جهنم به امام سجاد (ع) نزدیک نمی‌شود، لذا این
نسبت را به محمد بن شهاب می‌دهد. شروع نامه با چنین لحنی دلیل نوع
برخورد امام با او است که هم تحقیر آمیز و هم خصمانه است .
سپس می‌فرماید :

فقد اصبح بحال يبغي لمن عرفك بها ان يرحمك

تو در حالتی قرار گرفته‌ای که هر کس این حالت تو را بشناسد ،
شاید استه است که بحال تو رحم کند . دقت کنید که این خطاب به چه کسی
است ؟

این خطاب به کسی است که همه بحال او غبطه می‌خورند، او یکی
از علمای بزرگ محبوب دستگاه حکومت است ولی امام آنقدر او را خوار
و ضعیف می‌کند که می‌فرماید : هر کس تو را باین حال بشناسد باید بتو رحم
کند.

پس از آن ، امام به نعمتهایی که خدا با او داده و حجت‌هایی که برای
او اقامه شده اشاره می‌کند و بعد می‌فرماید : با وجود این همه نعمتها که خدا
به تو داده ، آیا در مقابل پروردگار میتوانی بگوئی چگونه از این نعمت‌ها
شکر گزاری کردی یا نه ؟ بعد از آن آیاتی از قرآن ذکر می‌کند و می‌گوید :

خدا هرگز از تو راضی به قصور و تقصیر نخواهد شد زیرا خداوند از علماء
خواسته است که حقایق را برای مردم بیان کنند :

تنبينه للناس ولا تكتمونه

پس از این مقدمه ، به ادعای بسیار سخت و گزنده‌ای نسبت به
محمد بن شهاب می‌پردازد :

واعلم ان ادعیه ما کتمت و اخفما احتملت ان آنت و حشة العالم و
سهلت له طریق الغی بد نوك منه حين دنوت و اجابتك له حين دعیت

– بدان ! کمترین چیزی که کتمان کردی و سبک‌ترین چیزی که
تحمل کردی ، این است که وحشت ستمگران را تبدیل به راحتی و انس
کردی و راه گمراهی را برای آنها هموار ساختی و این را بدین گونه انجام
دادی که باونزدیک شدی و هر بار تورا دعوت کرد ، او را اجابت نمودی ،
در اینجا نزدیکی او بدستگاه سلطنت و خلافت را اینطور به رخ اومی‌کشد
و همچون تازیانه‌ای بر سر او فرود می‌آورد .

... انك اخذت ما ليس لك ممن اعطاك

چیزهایی را که به تو دادند و متعلق به تو نبود ، از آنها گرفتی .

و دعوت ممن لم یرد علی احد حقاً ولم ترد باطلاحین ادناک

و نزدیک شدی به کسی که هیچ حقی را به کسی باز نگردانده
(یعنی خلیفه ستمگر) و هنگامی که تورا به خودش نزدیک کرد ، هیچ باطلی
را بر طرف نکردی یعنی این بهانه‌ها نمی‌توانی بیاوری که من باونزدیک شدم
برای اینکه احقاق حق و ابطال باطل کنم ! تو در مدتی که با او بودی ، هیچ
باطلی را ازین نبردی در حالی که دستگاه او پراز باطل بود .

و احببت من حارب الله

کسی را که دشمن خداست ، تو او را به دوستی خود برگزیدی .

جمله بسیار تکان دهنده حضرت ، در این ادعای نامه ، این است که

می فرماید :

اولیس بدعا كه اياك - حين دعاك - جعلوك قطبا اداروا بك وحی
مظالمهم وجرأ يعبرون عليه الى بلاياهم وولما الى ظلالتهم داعياً
الى غيهم ساكناً سبيلهم: يدخلون بك الشك على العلماء ويقنأدون
بك قلوب اجهال اليهم

- آیا چنین نبود و توندانستی که وقتی آنها تورا به خودشان نزدیک کردند، از تو محوری و قطبی بوجود آوردند که آسیای مظلومه های آنان بر آن قطب می گردد و پلی را ایجاد کردند که از روی آن به سوی کارهای خلافتشان عبور می کنند. و نردبانی ساختند که بسوی ضلالت خودشان از آن بالامی روند. تو دعوت کننده ای بودی به سوی گمراهی آنان و رونده ای بودی در راه آنان . آنها بوسیله تو در علما ایجاد شک کردند و بوسیله تو دلهای جاهلان را به سوی خودشان جذب نمودند . یعنی تو موجب شدی که هم علماء دچار تردید شدند که آیا اشکالی ندارد. ما بدستگاه دولت نزدیک شویم؟ و احیاناً برخی در این دام افتادند . و تونیز موجب شدی که جاهلان خیلی راحت به سوی خلفا میل کرده و مجذوب آنها شدند.

بعد می فرماید :

فلم يبلغ اخص وزرائهم ولا قوی اعوانهم الا دون ما بلغت من
اصلاح فسادهم...

نزدیکترین وزرای آنها و نیرومندترین یارانشان بقدری که توفساد آنها را در چشم مردم صلاح جلوه دادی نتوانسته اند به آنها کمک کنند...
در این نامه که بسیار تند و پر مضمون و پر محتوی است ، امام سجاد این جریان اقتدار فکری و زمامداری علمی را که به کمک اقتدار سیاسی و زمام

داری اجتماعی رفته بود رسوا کرد، و کسانی را که حاضر به سازش با این دستگاه بودند، دچار سؤال کرد و این سؤال همواره در جامعه اسلامی آن زمان مطرح بوده و در طول تاریخ هم مطرح خواهد بود.

من این رایکی از بخشهای مهم زندگی امام سجاد (ع) می دانم و احساس می کنم که آن حضرت، به يك حرکت علمی و تربیتی در میان جمع محدودی اکتفا نکرده بلکه حتی به يك حرکت سیاسی هم در این حدود دست زدند. البته بخش دیگری هم در این زمینه وجود دارد که مربوط به شعرو شاعری است و در آینده مورد بحث قرار خواهیم داد.

یکی از بخشهای زندگی امام سجاد (ع) این است که ما ببینیم آیا این بزرگوار بر خورد تعرض آمیز با دستگاه خلافت داشته اند یا نه ؟ در بحثهای گذشته به این موضوع اشاره مختصری کرده ام و حالا یکمقداری آن را بیشتر توضیح خواهیم داد .

تاکتیک آغاز دوره سوم حرکت ائمه (ع)

تا آنجائی که من در زندگی امام سجاد نگاه کرده ام و یادم هست نشانی از يك تعرض صریح و قاطع از قبیل آنچه که در زندگی بعضی از ائمه دیگر، مثل امام صادق (ع) در دوران بنی امیه یا امام موسی بن جعفر (ع) هست، در زندگی امام سجاد (ع) مشاهده نمی کنیم. علتش هم آشکار است، زیرا اگر در آغاز حرکت ائمه در دوره سوم از دورانهای چهار گانه امامت، که از آغاز زندگی امام سجاد شروع می شود، دست به چنین حرکت تعرض آمیزی می زدند مطمئناً کاروان پر مسئولیت و خطیر اهل بیت به آنجائی که

می خواستند نمی رسید. هنوز باغستان اهل بیت، که با باغبانی ماهرانه امام سجاد (ع) آبیاری و تربیت می شد، آن استحکام کافی را بدست نیاورده بود نهالهای نوری در این باغستان بودند که تاب تحمل طوفانهای سخت را نداشتند. همانطور که در اوائل این بحث اشاره کردم، در پیرامون امام سجاد (ع) عده بسیار کمی از علاقمندان و شیعیان و مؤمنان به اهل بیت بودند، و در آن دوران، ممکن نبود که این عده قلیل را - که مهمترین بار مسئولیت اداره تشکیلات تشیع را بردوش داشتند - دم چک دشمن داد و اینها را به نابودی تهدید کرد.

اگر بخواهیم تشبیه کنیم، بایستی این دوران امام سجاد را تشبیه کنیم به دوران آغازین دعوت پیامبر (ص) در مکه، یعنی آن چند سال اول که حتی دعوت، علنی هم نبود. شاید بشود دوران امام باقر (ع) را به دوران دوم مکه - دوران علنی شدن دعوت - تشبیه کرد و دورانهای پس از آن را به دورانهای بعدی دعوت. از این رو تعرض، صحیح انجام نمی گرفت. مطمئناً اگر آن برخوردهای تندی که ما در بعضی از کلمات امام صادق و امام کاظم و امام هشتم (ع) ملاحظه می کنیم، از امام سجاد (ع) سر می زد، عبدالملک مروان که در اوج قدرت خود بوده آسانی می توانست بساط تعالیات اهل بیت را برچیند و مجدداً کار از سر شروع شود و این عمل عاقلانه و توأم با جرمی نبود. لکن با این حال، در لابلای کلمات امام سجاد (ع) که احتمالاً مربوط به اواخر زندگی و دوران طولانی امامت این بزرگوار هم می باشد، اشاره ها یا جلوه هائی از تعرض با دستگاه خلافت مشاهده میشود.

۱ - همین جا اشاره کنم که آنچه ما در اینجا بحث می کنیم، غیر از آن برخورد تعرض آمیز نخستین امام سجاد (ع) بایزید و دستگاه خلافت آل ابوسفیان است که آن بحث دیگری دارد و قبلاً راجع به آن بحث کرده ام.

جلوه هائی از تعرض ائمه (ع)

این جلوه های تعرض آمیز در چند شکل بود. يك شکل از آنها همان بود که در نامه امام سجاد به محمد بن شهاب زهری ملاحظه کردید، يك شکل در بیان موضع و پایگاه خلفای اموی است در پوشش تعلیمات معمولی و عادی دینی. حدیثی است از امام صادق (ع) که می فرماید:

ان بنی امیه اطلقوا للناس تعلیم الایمان ولم یطلقوا تعلیم الشرك لکی
اذا حملوهم علیه لم یعرفوه»

بنی امیه برای مردم راه فرا گرفتن ایمان را باز گذاشتند اما راه فرا گرفتن شرك را بستند، بدین خاطر که اگر مردم را به شرك کشانند، مردم شرك را نشانند. یعنی بنی امیه اجازه می دادند که علما و اهل دین و از جمله ائمه - علیهم السلام - راجع به نماز و حج و زکات و روزه و عبادات و ... همچنین راجع به توحید و نبوت، سخن بگویند و احکام الهی را در این گونه موارد بیان کنند. ولی راه را باز نمی گذاشتند که راجع به مفهوم شرك و مصادیق و جلوه های آن در جامعه بحثی کنند و مردم را بیاموزند، زیرا اگر این معارف مربوط به شرك را به مردم می آموختند، آنان فوراً می فهمیدند که مشرکند، می فهمیدند آن چیزی که بنی امیه آنها را دارند به سوی آن سوق میدهند شرك است، فوراً می شناختند که عبدالملک و دیگر خلفای بنی امیه طواغیتی هستند که در برابر خدا قد علم کرده اند و کسی که از آنها اطاعت کند، در حقیقت به شرك رو آورده است. به این جهت بود که اجازه نمیدادند مردم معارف مربوط به شرك را فراگیرند.

ما در اسلام وقتی درباره توحید بحث می کنیم، بخش مهمی از

مباحثمان مربوط به شناسائی شرك و مشرك است. بت چیست و چه کسبی بت پرست است؟

مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۹۶
۹۷ بیان جالبی دارد. می فرماید:

ان آیات الشرك ظاهرهافي الاصنام النظاره و باطنهافي خلفاء الجور
الذین اشركوا مع ائمة الحق و نصبوا مكانهم».

یعنی آیات شرك در قرآن، ظاهرش درباره بتهای ظاهری و نمایان است، اما باطن و تاویل آنها درباره خلفای جور است، آنان که بناحق خود را خلیفه می نامیدند و بر جامعه اسلامی حکومت می کردند، و با امامان حق شریک شدند در ادعای حکومت اسلامی و حاکمیت بر جامعه مسلمانان. خود این شرك با ائمه حق، شرك با خدا است زیرا ائمه حق، نمایندگان خدا هستند و از زبان خدا حرف می زنند، و چون خلفای جور، خود را در جای آنها گذاشتند و خود را با آنها در ادعای امامت شریک کردند، بنابراین اینها بت هستند و طاغوتند و هر کس که از آنها اطاعت کند، او در حقیقت مشرك شده است.

البته علامه مجلسی توضیح جالبی هم دنبال آن بیان دارد. پس از اینکه بیان می کنند که آیات قرآنی مخصوص دوران حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیست، بلکه ساری و جاری است در تمام اعصار و ادوار، می فرماید:

«فهو یجری فی اقوام تر کواطاعة ائمة الحق و اتباعوا ائمة الجور

— این تعبیر «شرك» در بساره مردمی هم صدق می کند که اطاعت امامان حق را ترك گفتند و از ائمه جور پیروی کردند.

لعدو لهم عن الادلة العقلية و اتباعهم الالهواء و عدو لهم عن النصوص
الجلیة .

— زیرا اینها از ادله عقلی و نقلی که دلالت می کرد بر اینکه مثلاً عبدالمملک نیمتواند حاکم مسلمان و خلیفه آنها باشد عدول کردند. از نصوص و دلائل روایات آشکار عدول کردند و به وسه‌ها و هواهای خودشان رو آوردند. مردم می دیدند که زندگی بی دردسر از نظر تعرض حاکم برای آنها راحت تر است، لذا با همان راحت طلبی خود گذراندند و تبعیت از ائمه جور کردند بنابراین، آنها هم مشرك بوده‌اند.

از این رو، می بینیم هنگامی که ائمه بخواهند شرك را بیان کنند يك تعرض نیمه آشکاری با دستگاه خلافت خواهد بود. این کار در زندگی امام سجاد و در کلمات ایشان هست.

نمونه دیگری هم از این جلوه‌های تعرض را مادر برخی از مکاتبات میان امام سجاد (ع) و عبدالمملک - خلیفه مقتدر اموی - مشاهده می کنیم، که من دو نمونه آن را در اینجا اشاره می کنم:

۱ - يك وقت عبدالمملک نامه‌ای نوشت به امام سجاد (ع) و حضرت را بر ازدواج با کنیز آزاد شده خودش ملامت کرد. حضرت، کنیزی داشتند و آن کنیز را آزاد کردند سپس با او ازدواج کردند. عبدالمملک نامه‌ای نوشت و امام را مورد شماتت قرار داد. البته کار امام يك کار بسیار انسانی و اسلامی بود، برای اینکه يك کنیزی را از قید عبودیت و رقیت آزاد کرده بود و سپس به همان کنیز برده، شرافت بخشیده و او را همسر خود قرار داده بود و این کار بسیار انسانی و جالبی است. ولی انگیزه عبدالمملک از نامه نوشتن این بود که در ضمن اینکه تعرضی به امام سجاد کرده باشد، می خواست به آن بزرگوار بفهماند که از مسائل داخلی ایشان هم مطلع است و بدین وسیله يك تهدید ضمنی بود حضرت. امام سجاد (ع) در پاسخ نامه نوشتند و در مقدمه فرمودند: این کار هیچ اشکالی ندارند و بزرگان هم چنین کاری

کرده‌اند، پیغمبر خدا هم چنین عملی انجام داده‌است، از این رو هیچ ملامتی بر من نیست :

فَلَا تُؤْمَرُ عَلَىٰ أَمْرٍ مُسْلِمًا نَمَا لِلَّوْمِ لِقَوْمِ الْجَاهِلِيَّةِ

یعنی هیچ پستی و خواری برای مردم مسلمان وجود ندارد بلکه پستی و خواری همان پستی و خواری جاهلیت است. به صورت طنز و خبیلی لطیف او را به سوابق جاهلیت پدرانش توجه دادند، یعنی شما هستید که از خانواده مردم جاهل و مشرک و دشمن خدا هستید و آن رویه در شما وجود دارد. اگر بنا است سرافکنندگی در کسی وجود داشته باشد، از آن باید سرافندگی داشته باشد نه از اینکه بایک زن مسلمانی ازدواج کرده‌است.

هنگامی که نامه عبدالمملک رسید، سلیمان پسر دوم عبدالمملک نزد پدرش بود، و هنگامی که نامه خوانده شد، او هم شنید طنز و سرزنش امام را و او هم همانند پدرش در نامه احساس کرد. رویه پدرش کرد و گفت :
«ای امیر المؤمنین ! ببین ، علی بن الحسین چه تفاخری بر تو کرده است !»

یعنی در این نامه فهمانده است که پدران من همه مؤمنین بالله بوده‌اند و پدران تو همه کفار و مشرکین بوده‌اند . می خواست پدرش را تحریک کند که یک عمل حادی در مقابل این نامه انجام دهد ، ولی عبدالمملک از پسرش عاقل تر بود و می دانست که نسبت به چنین قضایائی نباید با حضرت سجاد (ع) درگیر شود لذا به پسرش خطاب کرده گفت :

«چیزی نگو پسرم ! این زبان بنی هاشم است که صخره‌ها را می - شکافد . یعنی زبان استدلال اینها بسیار قوی است و درشت گو هستند .

۲- نمونه دیگر، نامه دیگری است که بین امام سجاد (ع) و عبدالمملک رد و بدل شده و داستانش چنین است :

عبدالمملک اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر پیغمبر (ص) در اختیار حضرت سجاد (ع) است و این چیز جالبی بود ، زیرا یادگار پیغمبر بود و مایه تفاخر. و انگهی بودن آن شمشیر نزد امام سجاد، خطری برای عبدالمملک بود زیرا مردم را به سوی خود جلب می کرد . لذا در نامه‌ای که به امام سجاد نوشت درخواست کرد که حضرت شمشیر را برای او بفرستد . در ذیل نامه هم نوشته بود که اگر کاری داشته باشید من حاضرم کار شما را انجام دهم ! یعنی پاداش آن‌ها را هم در ضمن نامه وعده کرده بود.

امام جواب رد داد. مجدداً به حضرت ، نامه‌ای تهدید آمیز نوشت که اگر شمشیر را نفرستی ، من سهمیه تو را از بیت المال قطع خواهم کرد ! امام در پاسخ نوشت :

«امایع!» خداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است نجات ببخشد، از آنجا که گمان ندارند روزی دهد . و در قرآن فرموده است :

همانا خدا دوست نمی‌دارد هیچ خیانتگر ناسپاس را.

ان الله لا يحب كل خوان كفور

اکنون بنگر که کدام از ما دونفر با این آیه منطبق تریم . این لحن بسیار تندی در مقابل خلیفه بود ، زیرا این نامه بدست هر کس می افتاد، می فهمید که امام سجاد اولاً : خودش را خیانتگر و ناسپاس نمی‌داند ثانیاً: هیچ کس در باره آن بزرگوار چنین تصویری رانداورد ، زیرا او انسان بزرگوار و مرد شایسته و برگزیده‌ای از خاندان پیغمبر بود و هرگز منطبق با این آیه نبود بنابراین نظر امام سجاد این بود که تو خیانتگر و ناسپاس هستی ! تا این حد، امام

۱- در آن زمان تمام مردم از بیت المال سهمیه می گرفتند ، و امام هم همانند سایرین از بیت المال سهمیه معینی می گرفت .

درمقابل تهدید او تندی می کرد .

اینها همه نمونه هایی بود از تعرض های امام سجاد نسبت به دستگاه خلافت اموی .

۳- اگر نمونه دیگری را هم بخواهیم اضافه کنیم ، بایستی اشعار نقل شده از حضرت سجاد (ع) یا اشعار نقل شده از یاران آن حضرت را به حساب بیاوریم . این هم نوعی تعرض بود ، زیرا بفرض اینکه خود حضرت هم تعرضی نمی کرد ، اما نزدیکان آن حضرت تعرض می کردند ، این نوعی تعرض امام سجاد به حساب می آمد .

تعرض فرزندی و یحیی

حضرت ، شعرهایی دارند که فعلا من نتوانستم پیدا کنم ولی قطعاً هست چند شعری از حضرت هست که خیلی تند و انقلابی است . شعر معروف فرزندی هم نمونه دیگری است . داستان فرزندی را هم مورخین و محدثین نقل کرده اند که خلاصه اش این است :

هشام ، پسر عبدالمک ، در دوران قبل از خلافت ، به مکه رفت . مشغول طواف بود ، خواست حجرالاسود را استلام کند ، زیرا مستحب است در طواف ، حجرالاسود را استلام کنند . چون جمعیت ، نزدیک حجرالاسود خیلی زیاد بود ، هر چه کرد نتوانست خود را به حجر برساند و این در صورتی بود که او شاهزاده و پسر خلیفه و دارای موافقین و محافظین و اطرافیانی هم بود ولی مردم با بی اعتنائی به مقام آن شاهزاده . او را پس زدند و این آدمی که باناز و نعمت پرورش یافته بود آدمی نبود که بتواند در بین مردم رفته

همانند آنها حجر را ببوسد . خلاصه از استلام حجر مأیوس شد ، به طرف يك بلندی مشرف بر مسجد الحرام آمد و همانجا نشست و بنا کرد مردم را تماشا کردن . اطراف او هم عده ای نشسته بودند .

در این بین ، يك مرد بسیار موقر و متین دارای سیمای زاهدانه و ملکوتی . در میان طواف کنندگان آشکار شد و به طرف حجرالاسود رفت . مردم بطور طبیعی راه را برای امام باز کردند و بدون این که هیچگونه زحمتی برای او بوجود بیاید ، با خیال راحت حجرالاسود را استلام کرد و بوسید و سپس برگشت و مجدداً مشغول طواف شد .

خیلی بر هشام گران آمد که ببیند او پسر خلیفه است و کسی برای او ارجی قائل نیست ، بلکه با مشت و لگد او را طرد می کنند و راهش نمی دهند که حجر را استلام کند ! از آن طرف يك مرد دیگری پیدامی شود که با کمال راحتی حجرالاسود را استلام می کند ، با عصبانیت پرسید : این مرد کیست ؟ اطرافی ها شناختند که او علی بن الحسین (ع) است ، لکن برای این که مبادا هشام از آنها نگران شود ، نگفتند ، زیرا معلوم بود میان خانواده هشام و خانواده امام سجاد (ع) اختلاف هست ، و همیشه بنی امیه و بنی هاشم اختلاف داشته اند . نخواستند بگویند او بزرگ خانواده دشمن تو است که این طور مردم به او علاقمندند ، چون این را نوعی اهانت به هشام به حساب می آوردند .

فرزندی شاعر - که از مخلصین و دوستان اهل بیت بود - در آن جا حاضر بود تا دید این ها تجاها کردند و وانمود کردند که علی بن الحسین را نمی شناسند ، جلورفت و گفت :

ای امیر ! اگر اجازه می دهی من او را معرفی کنم .

گفت : معرفی کن . فرزندی قصیده ای در آنجا گفت که از معروف

ترین قصاید شعرای اهل بیت است و سر تا پا مدح غرای علی بن الحسین (ع) است. با این بیت شروع می شود :

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم

اگر تو نمی شناسی که او کیست این آن کسی است که سرزمین بطحا جای پای او را می شناسد، این آن کسی است که حل و حرم او را می شناسد، این آن کسی است که زمزم و صفا او را می شناسد، این فرزند پیغمبر است ... این فرزند بهترین مردم است ...

بنا کرد تعریف کردن دريك قصیده غرائی و همچنین خصوصياتی از امام سجاد (ع) را ذکر کردن که هر کلمه ای مثل خنجری بر قلب هشام فرو می رفت و از آن پس مغضوب هشام واقع شد و هشام او را طرد کرد و حضرت علی بن الحسین، صله ای (پولی) برای او فرستادند او پول را نپذیرفت و گفت: من این شعر را برای خدا گفته ام و از شما پول نمی گیرم .

چنین تعرض هائی در بین یاران امام مشاهده میشد، که يك نمونه دیگر آن بر خورد یحیی بن ام الطویل است، و این البته جزء شعر نیست. یحیی بن ام الطویل از جوانهای بسیار شجاع و مخلص نسبت باهل بیت بود، همواره به کوفه می رفت و مردم را جمع می کرد و فریاد میکشید :

«ای مردم! (مردمی که دنباله رو حکومت بنی امیه بودند) ما بشما کافر هستیم! ما شمارا قبول نداریم، تا وقتی که شما به خدا ایمان بیاورید»

از این سخن چنین برمی آید که او، مردم را مشرك میدانست و آنان را به مشرك و کافر خطاب میکرد .

این چنین جلوه های تعرضی در زندگی حضرت سجاد (ع) و یارانش

مشاهده میشود .

تعرض دستگاه بنی امیه به امام سجاد (ع)

این خلاصه ای از زندگی امام سجاد است. البته این نکته را هم اشاره کنم : علیرغم اینکه امام سجاد (ع) در دوران امامت پر بار خود، که ۳۴ سال طول کشیده است، تعرض آشکاری بادستگاه خلافت نداشتند، ولی چیدن همان بساط پر بار امامت و تعلیم و تربیت تعداد زیادی از عناصر مؤمن و مخلص و گستردن دعوت اهل بیت، کار خود را کرد و دستگاه خلافت بنی امیه نسبت به آن حضرت بدبین و اندیشناک کرد بطوری که به آن بزرگوار تعرض هائی هم نمودند و لااقل يك بار آن حضرت را باغل و زنجیر از مدینه به شام بردند. این غل و زنجیری که نسبت به امام سجاد (ع) معروف است در حادثه کربلا، بطور یقین معلوم نیست غل و زنجیر در ماجرای کربلا به گردن حضرت بسته باشند اما در آن ماجرا یقینی است، یعنی حضرت را از مدینه سوار شتر کردند و با غل و زنجیر بشام بردند و در موارد متعدد دیگری هم مورد شکنجه و آزار مخالفان قرار گرفتند و سرانجام هم در سال ۶۰ هجری - در زمان خلافت ولید بن عبدالملك - بوسیله عمال دستگاه خلافت مسموم شدند و به شهادت رسیدند .

فهرست کتاب

صفحه

عنوان

۷	جهت گیری کلی امامان در حوادث زندگی
۱۱	هدف امامان تشکیل حکومت اسلامی است
۱۲	ترسیم کلی زندگی امام سجاد (ع)
۱۵	دوران پس از اسارت
۱۷	زمینه اجتماعی
۱۹	تشکیلات مخفی
۲۵	مواضع امام در دوران خفقان
۲۸	اهداف امام
۴۲	کادر سازی
۴۷	فلسفه امامت از دیدگاه امام
۴۹	لزوم تشکیلات
۵۴	برخورد شدید امام سجاد (ع) با علمای درباری

عنوان

صفحه

۵۶	نیاز ستمگران به جعل حدیث
۵۶	نمونه‌هایی از جعل حدیث
۵۸	چند حدیث جعلی از محمد زهری
۶۳	موضع گیری کوبنده امام سجاد (ع)
۶۷	تاکتیک آغاز دوره سوم حرکت ائمه (ع)
۶۹	جلوه‌هایی از تعرض ائمه (ع)
۷۴	تعرض فرزندان و یحیی
۷۷	تعرض دستگاه بنی امیه به امام سجاد (ع)





با نشریات

حزب جمهوری اسلامی

آشنا شوید

- ۱- تحریفات عاشورا استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۲- حماسه حسینی استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۳- هجرت و جهاد استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۴- گفتاری درباره جمهوری اسلامی استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۵- صد سخن از: استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۶- اهداف روحانیت در مبارزات استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۷- خدا در زندگی انسان استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۸- تکامل اجتماعی انسان در تاریخ استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۹- مسأله نفاق استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری
- ۱۰- روش برداشت از قرآن شهید مظلوم آیه الله دکتر بهشتی
- ۱۱- ویژگیهای ضروری مسئولان در نظام مکتبی شهید مظلوم آیه الله دکتر بهشتی
- ۱۲- بررسی و تحلیلی از جهاد، عدالت، نیرالایسم، امامت شهید مظلوم آیه الله دکتر بهشتی
- ۱۳- فلسطین سرزمین اشغالی حجة الاسلام دکتر محمد جواد باهنر
- ۱۴- نقش امام صادق (ع) در انقلاب فرهنگی حجة الاسلام دکتر محمد جواد باهنر